



گاهنامه کانون مدافعان حقوق کارگر

مهر ۱۳۹۷

شماره ۳



موضوعات این شماره :

- چشم انداز آینده جنبش کارگری
- تشکل مستقل زنان
- مشکلات پرستاران
- مصاحبه با مربی موسیقی
- موسیقی خیابانی
- ترکه خیس آلبالو
- انقبای جنگ
- نان به قیمت جان
- بی هیچ پرچمی در دست
- چنین بود صمد

به یاد صمد پهرنگ

ویژه آموزش و بازگشایی مدارس

@kanoonmodafean

کانال تلگرام

www.kanoonm.com

وبسایت

kanoon.m.kargar@gmail.com

ایمیل



گاهنامه کانون مدافعان حقوق کارگر شماره ۳

شهریور و مهر ۱۳۹۷

۴۵..... به عمل کار برآید

۵۱..... ترکه‌ی خیس آلبالو!

_____ هنر و ادبیات

۵۹..... بی هیچ پرچمی در دست

۶۱..... موسیقی خیابانی

۷۰..... الفبای جنگ

_____ کتابکده

۶۶..... شوراها در غرب

_____ اقتصادی

۷۱..... به کجا چنین شتابان!؟

۷۳..... نان به قیمت جان

۷۹..... بازار کساد پوشاک

۸۳..... مروری بر اخبار

در این شماره می‌خوانید:

_____ شکل یابی

۸..... شکل مستقل زنان

_____ اجتماعی

۱۶..... پای حرف حساب

۱۹..... مشکلات پرستاران

۲۵..... قانون علیه قانون!

_____ کارگران معلم

۲۹..... مصاحبه با مربی موسیقی

_____ ویژه

۳۷..... چنین بود صمد

۴۰..... آموزش کیفی

۵



سیاسی
سپیدارها و دارها

۲



سرمقاله
چشم انداز آینده جنبش کارگری

چشم انداز آینده جنبش کارگری

← علیرضا ثقفی →



آیا نظام سرمایه‌داری

در حال نابودی است؟

این سوال که سرنوشت آینده مبارزات مردم ما برای آزادی و رهایی چه خواهد شد و آیا مبارزات

کنونی به تغییری اساسی و بنیادی در زندگی کارگران و زحمتکشان و مردم تحت ستم خواهد انجامید، بسیار مطرح می‌شود و طبیعی‌ست که مطرح‌کنندگان با حسن نیت خواهان جوابی مناسب در این خصوص هستند.

به خصوص با کمبود امکانات و رسانه‌های کارگران و زحمتکشان و شنیده نشدن صدای آنان در رسانه‌های عمومی و رسانه‌های ساخته نظام سرمایه‌داری این سوال بیشتر خود را نشان می‌دهد. اگر در نظر آوریم که رسانه‌های وابسته به جناح‌های مختلف سرمایه‌داری، به بزرگ کردن مهره‌ها و وابستگان به ثروت و قدرت می‌پردازند و هر روز یک گروه و دسته‌ای را برای جایگزینی حاکمیت موجود که دیگر جایگاهی در میان مردم ندارد، ساخته و پرداخته می‌کنند، آنگاه متوجه می‌شویم که این سوال و چشم‌انداز آینده جنبش کارگری می‌تواند ذهن بسیاری را حتی در میان مبارزان راستین طبقه کارگر، به خود مشغول کند و در حالی که شاهد ترفندهای عظیم نظام سرمایه‌داری برای اپوزیسیون‌سازی هستیم، گاه کم‌تحرکی و یا به خود مشغول بودن مبارزان کارگری، افق نامشخصی را در آینده برای زحمت‌کشان و تهی‌دستان تصویر می‌کند؛ به خصوص آنکه در نظر بگیریم در میان فعالان جنبش کارگری، گاه بر سر

مسایل ابتدایی و اولیه کشمکش‌هایی به وجود می‌آید که آنان را از مسیر مبارزه دور می‌کند.

نظام سرمایه‌داری و اتاق‌های فکری و مقهوران آنان همواره سعی دارند با گسترده شدن دام‌های ویژه، مبارزان جنبش کارگری را از مسیر اصلی منحرف کرده و با گشودن مسایل فرعی، آن چنان مبارزان را در این پیچ و خم گرفتار کنند که آنان را از مسایل اصلی دور نگه دارند.

در این میان بر مبارزان چپ و کارگری است تا مسیر اصلی خود را مشخص کنند و از افتادن به مسیرهای انحرافی که برایشان گسترده می‌شود تا سرحد امکان پرهیز کنند و تمام تلاش خود را در مسیر اصلی به کار برند تا بتوانند کمبود امکانات و رسانه‌های خاص خود را جبران کنند و این مساله هر چند سخت‌کوشی و پیگیری مناسب را لازم دارد، اما مبارزات کارگران و زحمتکشان در سراسر جهان ثابت کرده که این امر شدنی و امکان‌پذیر است.

از کمون پاریس تا به امروز یعنی یک‌صد و پنجاه سال پیش تا کنون، نیروهای چپ و کارگری در کشورهای مختلف بارها تا نزدیکی قدرت رفته و به عقب رانده شده‌اند، یا قدرت را گرفته و سپس واگذار کرده‌اند. اما آنچه بر جای مانده و توانسته است کارگران و زحمتکشان را در برابر تهاجم به معیشت تهی‌دستان محافظت کند، همانا شکل‌های کارگران و زحمتکشان و نهادهای حاصل از آن مبارزات است. این نهادها که حاصل مبارزات گذشته کارگران و زحمتکشان است، چه به صورت اتحادیه‌ها و سندیکاها و یا احزاب سیاسی و نهادهای مردمی می‌توانند در برابر تهاجمات سرمایه‌داری به سفره‌های کارگران، زحمتکشان و تهی‌دستان به صورت سدی محکم عمل کنند. در نتیجه می‌توان در این برهه از زمان که ترفندهای نظام سرمایه‌داری هر روز رنگی جدید به خود می‌گیرند، از افتادن به دام آنها حذر کرده و تمام توان فعالان کارگری را بر روی ایجاد هر چه بیشتر و گسترده‌تر ایجاد نهادهای صنفی و سیاسی طبقه کارگر متمرکز کرده و در نهایت با ایجاد شکل‌های سراسری، در جهت حفظ دستاوردهای هر مرحله از مبارزه در

برابر نهادهای متعدد نظام سرمایه‌داری، بنیانی محکم ساخت. شک نیست که نظام سرمایه‌داری در هر مرحله از مبارزات مردمی، تلاش دارد تا آن را به هر صورت در نطفه خفه کرده و در غیر این صورت با عقب‌نشینی‌های موضعی و تهاجم مجدد هر گونه دستاوردی را پس بگیرد. اما وجود نهادهای مردمی، احزاب، سندیکاها و تشکل‌های سراسری می‌تواند در مراحل مختلف از این دستاوردها محافظت کرده و تهاجمات را به عقب براند. در هر جامعه‌ای که این دستاوردها نهادینه شده است، طبقات استثمارگر مجبور شده‌اند حداقل به برخی از خواسته‌های اساسی مردم تن بدهند. هوشیاری فعالان کارگری و اجتماعی در آن است که از افتادن به مسیرهای انحرافی که نظام سرمایه‌داری برای آنان می‌سازد اجتناب کرده و به مسیر اصلی خود ادامه دهند. این راهی ست طی شده که صحت آن بارها اثبات شده است. نظام سرمایه‌داری به راحتی تن به خواسته‌های کارگران، زحمتکشان و تهی‌دستان نمی‌دهد؛ باید با مبارزات پیگیر و مستمر، دستاوردهای طبقه کارگر را هر روز تثبیت کرده و از آن، سکویی برای حرکت‌های بعدی ساخت.

ایجاد تشکل‌های سراسری صنفی و سیاسی، بنیان‌های اصلی حفظ این دستاوردها هستند.



سپیدارها و دارها

————— سخن روز کانون مدافعان حقوق کارگر —————

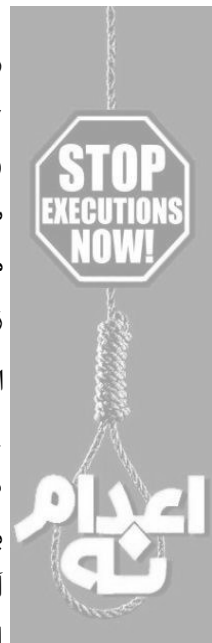
چهار دهه از سرنگونی سلطنت و استقرار حکومت اسلامی می‌گذرد؛ استقرار حکومتی که از ابتدا با اعدام و کشتار همراه بود. ماه‌های اول استقرار این حکومت، با اعدام دولتیان و صاحب‌منصبان شاهنشاهی سپری شد و تا چند ماه، همچنان شاهد احکام اعدامی بودیم که از دادگاه‌های به اصطلاح انقلاب صادر می‌شد. احکامی که نه تنها هیچ پایه‌ی حقوقی نداشت، بلکه مشخصات دادگاه‌های انقلاب، با هیچ معیاری از معیارهای پذیرفته شده جامعه‌ی جهانی هماهنگ نبود: نه وکیلی وجود داشت و نه هیات منصفه‌ای و نه نظارت مردمی.

اما همین دادگاه‌های نامشخص که فقط نام دادگاه را همچنان یدک می‌کشند، تا به امروز که چهار دهه از سرنگونی سلطنت می‌گذرد، به صدور احکام علیه هر صدای مخالف حکومت ادامه می‌دهند و هر کس که ندای مخالفی سر دهد، با اتهام ضدانقلاب در این دادگاه‌ها به محاکمه کشیده می‌شود و تاکنون هزاران هزار حکم اعدام، شلاق، زندان و قطع دست و پا از این دادگاه‌ها صادر شده است که با هیچ معیار حقوقی سازگاری ندارد. در دهه‌ی شصت شمسی این دادگاه‌ها به جان بهترین فرزندان این مملکت افتادند و اعدام‌های دسته جمعی صد نفره و دویست نفره را به اجرا درآوردند و میلیون‌ها شلاق، بر بدن مبارزان آزادی فرود آوردند و در انتها در سال ۶۷ بقایای مبارزان راه آزادی را در یک قتل‌عام غیرانسانی به مرگ محکوم کردند که قبرستان‌های دسته‌جمعی همانند خاوران در جای شهرها و شهرستان‌ها، یادبود آن کشتار است و بسیاری از آن جان‌باختگان، هنوز که هنوز است، قبر مشخصی ندارند. در دهه‌ی هشتاد، همین دادگاه‌ها هزاران نفر از معترضان به انتخابات را به محاکمه کشیدند و در حالی که به طور مشخص پرونده آن‌ها مخالفت سیاسی با نتیجه‌ی انتخابات بود و بسیاری از آنان جزء جناح‌های حکومتی بوده و سال‌ها در همین حکومت وزیر و وکیل و صاحب منصب بودند، اما این دادگاه‌ها متهمان را به جرایم به

اصطلاح ضدانقلابی محکوم کرد و تعدادی از آنان در بازداشتگاه غیرانسانی همانند کهریزک که در آن متهمان، هیچ حقوقی نداشته، به شدیدترین وجه با شکنجه و تجاوزهای جنسی آزار دیدند که با حکم دادستان انقلاب وقت، سعید مرتضوی، راهی این بازداشتگاه‌ها شده بودند و در انتها هزاران نفر به حبس‌های بلندمدت و عده‌ای نیز به اعدام توسط همین دادگاه‌ها محکوم شدند. این دادگاه‌ها بارها و بارها فعالان کارگری و صنفی را که تنها جرمشان دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان بوده است، به احکام سنگین محکوم کرده‌اند که از جمله افرادی مانند حبیبی، عبدی، بهشتی و دیگران در زندان‌اند و فعالان دانشجویی همانند پیام شکیبا، مجید اسدی، سعید شیرزاد و دیگران با احکام این دادگاه‌ها دوران محکومیت خود را می‌گذرانند و امثال آرش صادقی‌ها محکوم به مرگ تدریجی در زندانند و صدها کارگر و راننده معترض در زندان در انتظار حکم.

اکنون در همین دادگاه‌ها سه جوان کرد به نام‌های رامین حسین پناهی، لقمان و زانیار مرادی به اعدام محکوم شدند و حکم اعدام در مورد آنان به اجرا گذاشته شد. اتهام آنان هر چه بوده است اما با سوابق موجود در این دادگاه‌ها، بدون شک می‌توان گفت که آنان از یک محاکمه با ابتدایی‌ترین استانداردها برخوردار نبوده‌اند؛ در نتیجه احکام صادره برای آنان هیچ گونه وجاهت قانونی

نداشته است. علاوه بر آن، امروزه به خوبی می‌دانیم که در صدو بیست کشور از کشورهای جهان، مجازات اعدام دیگر وجود ندارد و ابزاری مانند گیوتین و یا طناب دار، سال‌ها است که به تاریخ سپرده شده است و حتی در کشورهایی مانند عربستان و چین، که با معیارهای عقب مانده هم‌چنان این مجازات اعمال می‌شود نسبت آن به جمعیتشان، ده‌ها برابر کمتر از ایران است. در بسیاری دیگر از کشورها که این مجازات در قوانین آنان وجود دارد همانند ترکیه، سال‌هاست که این مجازات را



به خصوص برای متهمان سیاسی به کناری گذارده‌اند؛ برای مثال عبدالله اوجلان در حالی که رهبر گروه مسلحی است که با دولت ترکیه می‌جنگد، از اعدام او صرف نظر شده و بیش از بیست سال است که در زندان است.

حکومت‌گران ایران که اکنون با مشکلات عدیده‌ای چه در اعتراضات داخلی و چه در سطح بین‌المللی مواجه هستند، گمان می‌کنند که با همان سیاست‌های ورشکسته‌ی چهار دهه قبل، می‌توانند مشکلات خود را حل کرده و در حقیقت با همان منطق "النصر بالرعب" (پیروزی با ایجاد وحشت) بر مشکلات و اعتراضات مردمی فایق آیند. آن‌ها دست به اعدام‌هایی می‌زنند تا بدین وسیله اعلام کنند که با قدرت، در حال حکومت‌اند. غافل از آن‌که با چنین اعمالی نه تنها دیگر در کسی رعب و وحشت ایجاد نمی‌شود، بلکه خشمی بر خشم‌های قبلی خانواده‌های داغ‌دار این چهار دهه اضافه می‌شود. اگر قرار بود با اعدام و کشتار حکومت ادامه یابد و مستحکم شود، بسیاری از حکومت‌گران قبلی همچنان باقی مانده بودند.



تشکل مستقل زنان، یک مطالبه یا ضرورت؟

————— هاله صفرزاده —————

بحران اقتصادی، تورم، گرانی و بیکاری، زندگی تمام زحمتکشان (فارغ از جنسیتشان) را بیش از پیش دشوارتر کرده است. دستمزدهای چند برابر زیر خط فقر، سبب شده که بیش از گذشته زنان به بازار کار وارد شوند و با دستمزدهایی بسیار کمتر از مردان در بخش غیر رسمی مشغول به کار باشند؛ چرا که دیگر با درآمد مرد خانواده، نمی‌توان چرخ زندگی را چرخاند؛ آن هم در جامعه‌ای که بار تامین هزینه‌های زندگی به طور قانونی بر دوش مرد گذاشته شده است و وظیفه فرزندآوری و فرزند پروری و در واقع بازتولید نیروی کار بر عهده‌ی زن.

در تمام جوامع طبقاتی، اقشار فرودست‌تر، فشارهای بیشتری را متحمل می‌شوند و زنان به دلیل موقعیت فرودست‌شان در نظام مردسالار سرمایه‌سالار، فشارهای بیشتری را تحمل می‌کنند. نیروی کار زنان، به عنوان ارتش ذخیره کار، همواره در جهت افزایش سود سرمایه‌داران مورد استفاده قرار می‌گیرد. در هنگام رونق اقتصادی، زنان به محیط‌های کار فراخوانده می‌شوند تا با دستمزدهای کمترشان، ارزش اضافی بیشتری تولید کنند و زمان رکود اقتصادی و بحران و افزایش بیکاری، در صف اول تعدیل نیروها و اخراج‌ها قرار می‌گیرند، به خانه‌ها و آشپزخانه‌ها رانده می‌شوند تا فقط نقش بازتولید نیروی کارشان را دنبال کنند.

مقابله با انواع بی‌حقوقی‌ها، جز با ایجاد تشکل‌های مستقل (از کارفرما و نهادهای قدرت) و فعالیت هماهنگ و متشکل کارگران امکان‌پذیر نیست. معمولاً این تشکل‌ها در محیط‌های کار تشکیل می‌شود و خواسته‌ها و نیازهای قشر خاصی از کارگران را پیگیری می‌کند؛ مثلاً کارگران نقاش، بنا، خیاط، خباز و... اما زنان با وجود اینکه نیازها

و مشکلات خاصی در محیط‌های کار دارند، تشکل‌های خاص خود را ندارند. در معدود تشکل‌های مستقل موجود نیز حضور زنان کم‌رنگ است. در بسیاری از این تشکل‌ها به دلیل مردانه بودن فضای کار، طبیعی به نظر می‌رسد که زنان حضور نداشته باشند و در برخی دیگر از جمله تشکل‌های معلمان، پرستاران و بازنشستگان، حضور زنان پررنگ و تاثیرگذار است.

بحث "تشکل مستقل زنان کارگر" از جمله بحث‌هایی است که در رابطه با تشکل‌یابی زنان کارگر مطرح شده است که قدمتی طولانی دارد و نظرات بسیار متنوع و متفاوتی در این زمینه وجود دارد. در برخی از کشورها، کارگران زن، تشکل مستقل خود را ایجاد کرده‌اند (اتحادیه زنان کارگر کره جنوبی) و در بسیاری دیگر از کشورها، مانند ایران، که اصولاً کارگران حق ایجاد تشکل مستقل خود را ندارند، زنان کمتر از مردان تجربه فعالیت متشکل برای رسیدن به خواسته‌های خود را دارند.

در این رابطه با تنی چند از کارگران، فعالان کارگری و اجتماعی و فعالان جنبش زنان موضوع تشکل‌یابی مستقل زنان طرح شد. نظرات آنان که در ادامه می‌آید، تنوع فکری و زاویه‌های دید متفاوت نسبت به این موضوع را نشان می‌دهد. امید است که این تلاش، گامی باشد در راستای تشکل‌یابی هر چه بیشتر نیروی کار.

پرسش‌ها:

چرا زنان کارگر در ایران تشکلی ندارند؟

جایگاه زنان در تشکل‌های کارگری چیست؟

نقش و رابطه جنبش زنان با این تشکل‌ها چه می‌تواند باشد؟

روشنک شیرزاد (کارگر)

با درود و تشکر نسبت به طرح این مباحث مهم که از مدت‌ها پیش، دغدغه‌ی همه‌ی ما را نیز تشکیل می‌دهد. پاسخ‌ها می‌توانست گسترده‌تر و دقیق‌تر نیز باشد اما هم به لحاظ اختصار و هم به دلیل کمبود وقت، قالب کلی‌تری دارد. پیشنهاد می‌کنم گذشته از کارکردی که مورد نظر شماست، می‌توان در آینده کارگروهی از علاقمندان را برای بررسی دقیق‌تر و کار بر روی خروجی این مباحث تشکیل داد. از انرژی و نیرویی که همواره در زمینه بررسی مسایل زنان زحمتکش اختصاص می‌دهید، قدردانی می‌کنم.

۱- طبقه‌ی کارگر در مفهوم مدرن خویش و کارگران مزدی به عنوان وسیع‌ترین طبقه اجتماعی (اکثریت) جامعه‌ی سرمایه‌داری، زنان کارگر را که بخش بزرگ و روزافزونی از زنان جامعه هستند را در بر می‌گیرد. سرمایه‌داری (و نیز سرمایه‌داری مرتجع در ایران) با: بهره‌کشی و استثمار وحشیانه‌ی نیروی کار ارزان زنان، تشدید نابرابری و تبعیض همه‌جانبه علیه زنان و جایگاه فرودست (مضاعف) آنان در عرصه‌ی عمومی و خصوصی، پیامدهای فاجعه‌بار فرآیندهای خصوصی‌سازی و سیاست‌های نئولیبرالی، گسترش فقر زنان و سوق دادن آنان به بازار گسترده غیررسمی (حاشیه‌ای)، به خدمت گرفتن ایدیولوژی‌های مردسالارانه و مذهبی...، ناامنی، سرکوب و بی‌حقوقی کامل زنان کارگر ایران را نسبت به مردان هم‌سرنوشت خود شدت فزون‌تری بخشیده است. علاوه بر این واقعیات، ضروری است که زنان کارگر به سبب خواسته‌ها و مشکلات ویژه‌ی خود و تجربه‌ی همزمان ستم و تبعیض، از تشکل مستقل خود برخوردار بوده و علاوه بر مبارزه مشترک برای خواست‌های عام (و تشکل‌های مختلط)، توانمندتر سطح مبارزات همه‌جانبه‌ی کارگران را هم به لحاظ کیفی و هم کمی، ارتقاء بخشند. دستاوردها و تجربیات درخشان زنان کارگر متشکل، در سازماندهی اعتصابات بزرگ کارگری، مبارزات مستمر در جهت ریشه‌کن نمودن قوانین و سنت‌های ظالمانه، قیام‌ها و انقلابات توده‌ای، مؤید تاریخی ارزشمندی در این زمینه می‌باشد.

۲- سرکوب‌های سیستماتیک و وحشیانه‌ی سرمایه‌داران حاکم، اعمال سیاست‌های جنسیتی و علیه زنان کارگر و زحمتکش نظیر طرح‌های نیمه وقت سازی کار بانوان، دورکاری، کارورزی و... که سعی بر منفرد کردن زنان از محیط کار و تشدید رقابت در راستای تشدید استثمار دارند، دسترسی محدودتر زنان به آگاهی و ارتباطات آزادانه (در مقایسه با همکاران مرد)، آسیب‌پذیری شدیدتر به هنگام بیکاری و بحران، بار سنگین و وقت‌گیر کار خانگی بر دوش زنان، کم‌کاری شدید فعالان و عدم ارتباط تنگاتنگ در حوزه‌ی شناخت و بررسی مشکلات و معضلات زنان کارگر و زحمتکش که به نوعی فعالیت در این زمینه مناسبی (۸ مارس، خشونت علیه زنان و...) بوده و به لحاظ ذهنی نیز هنوز از اهمیت مبارزه‌ی این حوزه، درک اصولی دیده نمی‌شود و کمبود رهبران زن در سطح سازماندهی حرکات و اعتراضات کارگری-توده‌ای کاملاً ملموس می‌باشد.



(و حتی در جمع‌های فعالان و پیشروان در مقایسه با هم‌زمان مرد، البته این به معنای عدم حضور و رشد و پیشروی زنان در عرصه‌های مبارزاتی نبوده و از زاویه ضعف‌ها و کمبودها به آن

اشاره داریم). یکی از اساسی‌ترین موانع عینی، پراکندگی جمعیت زنان مزدبگیر در مشاغل خدماتی، خانگی، کارگران کشاورزی و رانده شدن فزاینده به بازارکار حاشیه‌ای است (که از نظر ساعات کار، شدت کار، دستمزد زیر حداقل قانونی و نابرابر، عدم پوشش تأمین اجتماعی و ناامنی شغلی، عدم نظارت مراجع ذی صلاح، حوادث کار و... بدترین و زجرآورترین شرایط کار محسوب می‌گردد). مجموعه‌ی عوامل عینی و ذهنی که نیاز به بررسی دقیق‌تر نیز دارند موانع تشکلیابی زنان کارگر را تشکیل می‌دهند.

۳ - جنبش زنان برای آزادی که محتوای ضد سرمایه‌دارانه داشته و دارای عمیق‌ترین پیوند با جنبش دموکراتیک رادیکال و با جنبش کارگری (جنبشی سیاسی و طبقاتی) است، پتانسیل بالایی در تأثیرگذاری بر مبارزات تشکل‌های کارگری مستقل زنان (و به طور اعم) می‌تواند داشته باشد و متقابلاً جنبش کارگری زنان نیز قابلیت در برگیری وسیع‌ترین خواست‌های دموکراتیک همه‌ی زنان را دارا می‌باشد. همچنین این جنبش می‌تواند در مقابل گرایش‌های انحرافی و اصلاح‌طلبانه‌ای که مبارزات زنان جامعه را در هویت‌یابی فرهنگی، مبارزه صرفاً در حد برابری قانونی، ان جی اویی، ارجاع منشا مشکلات زنان به حوزه‌های روانشناختی، و نادیده گرفتن سرچشمه‌های بردگی و تباهی نه تنها زنان بلکه مردان جستجو می‌کنند، تمام قد ایستادگی نموده و راهکارهای عملی، نظری و آموزشی را برای حل معضلات گریبان‌گیر زنان کارگر (و نیز مردان) پیش رو نهد.

بهرام (کارگر بازنشسته)

تشکل توده‌ای زنان کارگر یک ضرورت است. من با عنوان "مطالبه" سرستیز ندارم، بلکه مطالبه‌گری را نقطه عزیمتی در یک بازه‌ی زمانی قلمداد می‌کنم. در اکثر موارد، طرح تحرکات مطالبه‌گری از طرف فعالین ارایه شده و پس از مدتی متاسفانه، به دلیل عدم تعمیق این مطالبه در جهت توده‌ای شدن، در حد شعائر رفرمیستی گیر کرده است. تشکل زنان کارگر یک ضرورت عینی است، اما این ضرورت به دوشکل کلی می‌تواند عینیت یابد:

اول: شرایط عینی در توازن قوا و حصول "آگاهی" در رویکرد مبارزاتی

دوم: طرح و تعمیق این تشکل از طرف نیروهای پیشرو.

اینکه چرا زنان کارگر در ایران تشکلی ندارند، در یک کلام، سرکوب سیستماتیک

من با طرح این سوال که، جایگاه زنان در تشکل‌ها چیست زیاد موافق نیستم. چرا که

قبل از هر چیز باید یک تعریف از تشکل‌های کارگری ارایه نمود. دوم اینکه، رویکرد تشکل‌های موجود تا چه اندازه توانسته‌اند در روند اتحاد طبقاتی گام نهد. باز تاکید بر اتحاد طبقاتی است و نه مبارزه در یک محدوده معین و محلی.

جوانمیر مرادی (عضو انجمن کارگران برق و فلزکار کرمانشاه)

به نظر من نباید در جنبش کارگری هیچ جدایی‌ای میان کارگر زن و مرد قایل شد. زن و مرد به عنوان انسان‌های تحت ستم و استثمار اعضاء تشکیل دهنده یک طبقه هستند. وقتی از کارگر و تشکل او صحبت می‌کنیم جداسازی این دو عنصر طبقه کارگر دیگر معنایی ندارد.

در مورد جایگاه زنان هم به نظرم به همان اندازه که مردان می‌توانند نقش داشته باشند، زنان هم می‌توانند. تا همین حالا هم زنان زیادی در تشکل‌های موجود نقش داشته‌اند. اما تفاوت در کمیت موجود به مؤلفه‌های متعددی مربوط است. از جمله حملاتی که از طرف حاکمیت به کل جنبش می‌شود و تحمل شرایط سرکوب و زندان و بلاهای دیگری که ممکن است سر زندانیان به خصوص زن بیاورند، با توجه به حاکم بودن فرهنگ مردسالاری، زنان ناچاراً دست به عصاتر ریسک می‌کنند. به نظرم نباید یک پیکر را دو تکه کنیم. جدا کردن نه تنها موضوع زن کارگر را برجسته نمی‌کند، بلکه کل طبقه را تضعیف می‌کند. غلبه بر این ستم‌های مضاعف به نظرم تنها با تشکل‌هایی قابل تحقق است که مرد و زن را کنار هم قرار بدهد و زنان از حمایت مردان هم برخوردار باشند.

منیژه فروزنده (معلم بازنشسته)

فرق بین مطالبه و ضرورت را نمی‌فهمم. امر ضروری تبدیل به مطالبه می‌شود. تشکل‌های مستقل کارگری یک ضرورت و یک استراتژی برای رهایی‌اند. اما چرا زنان کارگر به تشکلی خاص خود نیاز دارند. تفاوت کارگر مرد و زن از دو جایگاه قابل بررسی است.

اولا در محیط کار: زمینه‌ی تبعیض در محیط‌های کار برای زنان و مردان امری مشهود است؛ چه به لحاظ نوع و رده شغلی که در اختیار زنان قرار می‌گیرد و چه به لحاظ میزان دستمزد و چه به لحاظ انواع و اقسام خشونت‌های کلامی و جنسی که در محیط کار از جانب همکاران مرد و یا رده‌های بالاتر بر آنان روا می‌شود.

زنان کارگر (در مفهوم عام همه زنان مزدبگیر) به دلیل وجود تبعیضات معین و مشخص ذکر شده مطالبات مضاعفی علاوه بر "خواست‌های مشترک" با همکاران مرد خود را پیگیری می‌کنند و در همین رابطه است که لزوم برپایی یک تشکل "مستقل" برای تبیین و پیگیری مبارزاتشان در جهت رفع تبعیض‌ها را بیشتر درک خواهند کرد. روشن است که این گونه تشکلات که هدفی به جز رسیدن به جامعه‌ای برابر و رها از ستم و تبعیض و استثمار را ندارند، به موازات و همسو با دیگر جنبش‌ها و تشکل‌ها قدم بردارند.

تشکل‌های مستقل کارگران با مطالبه‌های خاص برای همه (اعم از زن و مرد) هیچ‌گاه نمی‌تواند در مقابل تشکل‌های مستقل زنان قرار بگیرد و اتفاقاً می‌باید و حتماً که مدافع راستین آن باشد و البته عکس آن نیز صادق است.

ثانیا زن کارگر در عرصه عمومی و خانواده هم با بهره‌کشی و سوءاستفاده از بدن و نیروی کارش مواجه است که لزوم پیگیری مبارزه برای رفع این تبعیض‌ها در پیوند با دیگر تشکلات جنبش زنان به عنوان امری ضروری خودنمایی می‌کند.

الف- پگاه (فعال جنبش زنان)

۱- تشکل مستقل زنان کارگر یک ضرورت است؛ البته هر مطالبه‌ای می‌تواند ضرورتی باشد و هر ضرورتی مطالبه‌ای؛ اما شکل‌گیری تشکلات زنان کارگر پروسه‌ای است که باید از میان زنان کارگر و در جریان مبارزات آنان شکل بگیرد، این امر ضرورتی ست برای پیشبرد مبارزات و تحقق مطالبات آنان.

فاکتورهای متعددی در مورد نبود تشکلات زنان کارگر نقش دارد: نبود تشکلات

کارگری گسترده و نه الزاما یکپارچه که از متن طبقه کارگر شکل گرفته باشد. تشکل‌های موجود کارگری و اساسا جنبش کارگری مردانه است و مساله زنان جایگاه اصلی در برنامه آنان ندارد؛ پس عملابهایی لازم به ایجاد تشکل‌های زنان کارگر داده نمی‌شود. تغییرات ایجاد شده در ساختار طبقاتی سرمایه‌داری، جهانی شدن نیروی کار و نیروی کار زنانه، بازار جنسیتی کار و مساله تبعیض جنسیتی در تحلیل‌ها و راهکارهای جنبش کارگری نقش چندانی ندارد؛ به تبع، پرداختن به مطالبات خاص زنان کارگر و تشکلات آنان نیز از دغدغه‌های جنبش کارگری نیست.

۲- عدم آگاهی زنان کارگر از ماهیت ستم جنسیتی و ارتباط مستقیم آن با ستم طبقاتی و به نوعی استیلای بینش اکونومیستی و اولویت قایل شدن بر مسایل اقتصادی.

حضور زنان در تشکل‌های کارگری کم رنگ است هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ داشتن آگاهی جنسیتی و نگاه زنانه.

۳- جنبش زنان به لحاظ خاستگاه طبقاتی عمدتا از طبقه متوسط نشات گرفته و پایگاه چندانی در میان طبقه کارگر ندارد. بخش چپ آن نیز در اقلیت است و با بینش موجود در جنبش کارگری در مورد مساله زنان هم نظر نیست؛ از این روی نتوانسته در مورد ارتباط با تشکل‌های کارگری به نتایج چندانی برسد. ارتباط جنبش زنان و جنبش کارگری می‌تواند در شکل‌گیری تشکلات مستقل زنان کارگر که همواره یکی از اهداف بخش چپ جنبش زنان بوده موثر باشد.

در شماره‌ی بعد، نظرات سایر دوستان منتشر خواهد شد.

پای حرف حساب

عباس آقا (کارگر فنی)

چند روز قبل درست بعد از ناهار، وقتی از سالن زدم بیرون تا سیگاری روشن کنم، محمد اومد سراغم. از پشت زد رو شونه‌ام و طلب یک نخ سیگار کرد. با تعجب پاکت سیگار رو دادم به محمد و گفتم: "محمد تو و سیگار؟؟؟" تو که تقریباً یک ساله ترک کردی؟؟؟"

گفت: "بیخیال داداش. بریم یه گوشه‌ای کارت دارم". سیگارش رو روشن کردم و با هم تا پشت سالن غذاخوری رفتیم و زیر سایه دیوار نشستیم. از چشماش خشم غیرقابل کنترلی فوران می‌زد. من که ۶ سال می‌ش به محمد رفیقم، این چنین خشمگین ندیده بودمش. تا حالا نشده بود نگاهم رو از نگاه محمد بدزد. یک عمیقی به سیگار زد و گفت: "داداش این چهارشنبه و پنج‌شنبه هم که کارخانه رو تعطیل کردن."

گفتم: "اره. مثل اینکه مواد اولیه کم داریم و باید با هر بدبختیه خودمون رو تا آبان بکشونیم جلو." گفت: "مگه آبان قراره چی بشه؟ من الان لنگ دوزار پولم. آبان بخوره تو سرم." گفتم: "محمد اینا بابت گرون شدن دلار، موادی که وارد کردن رو تو گمرک نگه داشتن و ترخیص نمی‌کنن." گفتم: "خوب تقصیر من چیه این وسط که با این تعطیلات اجباری دو روز تو هفته باید حقوقم کم بشه؟" گفتم: "مگه چاره‌ای هم دارند؟" یک عمیقی به سیگار زد و گفت: "وقتی که جیک جیکشون بود و میلیارد میلیارد در می‌آوردن، فکر امروز رو نمی‌کردن؟" گفتم: "چرا فکر امروز رو می‌کردن که هر کدوم رفتن تو سوییس و کانادا و بقیه جاهای دنیا، ملک خریدن و کار و کسب راه انداختن."

گفت: "داداش یه چیزی میگم بهت بر نخوره؛ همین شما سرپرستا و مهندسا بودید که ما رو بدبخت کردید. هر بار خواستیم بریم یقه اصل کاری رو بگیریم، شما نداشتید و

ما به حرمت نون و نمکی که با هم خورده بودیم کوتاه اومدیم. اگر بین ما کارگراها و اون مدیرهای غارتگر، شماها نبودید، زودتر به حقمون می‌رسیدیم. ناراحت نشیا ولی شما ها فقط کارتون لاس زدن با مدیراس“.

چیزی به محمد نگفتم. چیزی نداشتم که بگم. کاملاً حرفش رو قبول داشتم و این نقد رو به خودم و همه همکارام وارد می‌دونستم. وقتی یاد فروردین، ماه امضاء کردن قراردادهای ابتدای سال می‌افتم، می‌بینم این ”ما“ بودیم که وقتی دیدیم چندر غاز حقوقمون رفته بالاتر و به نوعی حق السکوتمون بیشتر شده، رفتیم سراغ کارگراها و راضی‌شون کردیم به امضاء قرارداد. همون موقع کارگران موافق این دستمزد ناچیز نبودند. اما متاسفانه به علت نداشتن تشکیلات و سندیکا و ... خام صحبت‌های ”ما“ شدند و پای برگه قرارداد رو امضا کردند.

در این فکرها بودم که محمد زد رو شونه‌ام و پرسید: ”ببین داداش همین شرکت خودمون تا دلار گرون شد، مگه ۲۵ درصد قیمت محصولات رو بالا نبرد؟ مگه شیر و گوشت و پنیر و اجاره خونه با گرون شدن دلار بالا نرفت؟ مگه عالم و آدم کالایی که می‌فروختن رو گرون نکردن؟“ گفتم: ”درسته؛ همه گرون کردند. یعنی راهی جز گرون کردن نداشتن. برای اینکه سرپا بموندن و بتونن ادامه بدهند مجبورند گرون کنند.“

محمد گفت: ”داداش همه تولیدکنندگان و بازاری‌ها و فروشنده‌ها وقتی دلار بالا رفت برای اینکه زنده بموندن کالایی که برای فروش آماده کرده بودند رو گرون کردند... اما فقط و فقط و فقط من کارگر که سال‌هاست دارم زور بازو و عمرم رو می‌فروشم در این زنجیره حق گرون کردن ندارم. آخه این انصافه؟ چرا هر روز از شیر مرغ تا جون آدمیزاد گرون میشه ولی دستمزد کارگر همون چیزیه که اول فروردین تعیین شده؟؟؟ چرا ما حق نداریم وقتی خرج زندگی امون سه برابر شده درخواست افزایش حقوق داشته باشیم؟ چرا باید کارخونه‌دار برای اینکه دوزار از سودش کم نشه ما کارگراها رو بفرسته

تعطیلات!!! اجباری؟ مگه موقعی که اوزا بر وقف مرادش بود و پول بار کامیون می‌کرد و روزی ۴ ساعت اضافه‌کاری اجباری گذاشته بود، ما می‌گفتیم خرت به چند من؟ چرا الان کمی به فکر ما نیست؟ مگر نمی‌دونه خرج زندگی ما ۳ برابر شده؟ حالا تو این اوضاع می‌خواود کاری کنه که دریافتی ما نصف بشه؟ مگه از گرسنگی مردن شاخ و دم داره؟ اینجوری پیش بره ده تا از همکاری خودم نون برای خوردن هم ندارن.

برای این سوال جوابی نداشتم. جوابی که می‌خواستم بگم رو محمد بهتر از من می‌دونست....

می‌دونست سرمایه‌دار اجازه نمی‌ده کوچک‌ترین کاهشی در سودش پدید بیاد و هر تلاطمی در بازار رو با گران کردن کالا و فشار بر کارگران دفع می‌کنه. محمد حتی بهتر از من می‌دونست... مطمئنم این محمد بود که قصد داشت "آگاهی" منو تست کنه.



مشکلات پرستاران در ایران

————— پروانه (پرستار) —————

محیطی که وقتی به آنجا وارد می‌شوی در ابتدا بوی مواد ضد عفونی کننده به مشامت می‌خورد و بعد همراهانی رو می‌بینی که با نگاه‌های پراسترس و نگران بالای سر بیماران نشستند و یا بدنبال پزشک و پرستار برای حل مشکلات بیمارانشان هستند... پرستارانی را می‌بینی که با عجله از پشت ایستگاه پرستاری بالای سر بیمار می‌روند، اتاق تزریقات می‌روند، به ایستگاه پرستاری برمی‌گردند و بعلت مشکل یک بیمار با پزشک تماس می‌گیرند، پزشک در پلویون و یا در بخش دیگری بالای سر بیمار دیگر، یا در اتاق عمل است. پرستار یک دستور تلفنی تا آمدن پزشک برای بیمار می‌گیرد و بیمار که از درد و نگرانی بی‌قرار شده شروع به فریاد زدن در بخش می‌کند که چرا هیچکس به داد من نمی‌رسد؟! پرستار برای حل مشکلش اقدام می‌کند که در همین حین بیمار دیگری از او درخواست کمک می‌کند. پرستار از همکار دیگر خود درخواست می‌کند که شما نیز برای حل مشکل بیمار دیگر، بالای سر تختش برو.

پرستار از بالای سر بیمار که می‌آید یکی از همراهان بیماران بخش را در ایستگاه پرستاری می‌بیند که فریاد می‌زند: اینجا صاحب نداره؟! چرا هیچکس نیست؟! و همراه بیمار با عصبانیت رو به او ادامه می‌دهد: من پشت در اتاق عمل بودم، آنجا به من گفتند که بیمار من در اتاق عمل چند دقیقه‌ای است به هوش آمده و شما باید او را از اتاق عمل، جهت بازگشت به بخش تحویل بگیرید از آنجا چند بار با تلفن بخش تماس گرفتند اما شما نبودید که جواب تلفن را بدهید!! پرستار می‌گوید که من و همکارم در آن لحظه بالای سر دو نفر از بیماران بخش بودیم و نتوانستیم به تلفن پاسخ بدهیم! و اگر پرستار شانس بیاورد که همراه بیمار این موضوع را درک کند که پرستار مقصر این تاخیر نیست و وظایفش را در حد توان و حتی بیشتر از آن انجام می‌دهد که هیچ، اگر نه مس‌یله با دعوای لفظی همراه و آمدن حراست و گاهی دعوای فیزیکی همراهان بیمار

ادامه پیدا می‌کند.

اینجا بیمارستان است. گوشه‌ای از محیط و صحنه‌هایی که برای اغلب افراد جامعه آشناست و گاهی زمانی که با افراد در مغازه یا مترو هم صحبت می‌شوی و می‌گویی که پرستار هستی با این واکنش مواجه می‌شوی: ”وای فلان بیمارستان من یک بار آمدم و پرستارهایش اصلن خوب رسیدگی نمی‌کردن!“

بسیاری از پرستاران به عنوان پرستار تمام تلاششان را می‌کنند اما آیا مراجعه کنندگان متوجه کمبود نیروی پرستاری برای ارابه‌ی خدماتی با کیفیت بهتر، به هزار و یک دلیل هستند؟! به طور قطع بی‌مسئولیتی بسیاری از ارگان‌های مرتبط نسبت به مساله‌ی بهداشت و درمان و رواج فساد در دستگاه‌های اداری، کیفیت ارابه‌ی خدمات پرستاری را نیز زیر سوال می‌برد.

در اینجا لازم است که به برخی از مشکلات پرستاران در ایران که به دنبال آن کمبود نیروی کار را شاهد هستیم اشاره شود.

یکی از مشکلات اصلی درآمد بسیار پایین پرستاران در مقابل فشار کاری زیاد است. پرستاری یک حرفه‌ی تخصصی است و پرستاران تمام ساعت کاری خود را در کنار بیماران می‌گذرانند، دستورات پزشک را اجرا می‌کنند، روند درمان بیماران را پایش می‌کنند و پزشک را طبق مشاهدات خود در جریان وضعیت سلامت و تصمیم برای چگونگی ادامه‌ی درمان قرار می‌دهند. با این تفاسیر پرستاران شریان حیاتی بین پزشک و بیمار به لحاظ گذراندن ساعات بیشتر نسبت به پزشک در کنار بیماران هستند. طبیعتاً دستمزد یک پرستار نسبت به یک پزشک متخصص به لحاظ تخصصی‌تر بودن حرفه‌ی پزشکی می‌تواند کمتر باشد اما این اختلاف دستمزد در ایران همانند بسیاری از بخش‌های دیگر روندی نجومی را طی می‌کند که حاکمی از همان اختلاف طبقاتی وحشتناک در جامعه است.

در حال حاضر متوسط کل درآمد یک پرستار در ایران حدود ۴.۲ میلیون تومان و متوسط کل درآمد یک پزشک متخصص در ایران طبق گفته‌ی قائم مقام وزیر بهداشت ۱۲.۵ تا ۱۲.۷ میلیون تومان در ماه می‌باشد یعنی یک اختلاف حدود ۶ برابری! همچنین با اجرا شدن طرح تحول سلامت به مراتب تعداد مددجویان به بیمارستان‌ها چندین برابر شد و در مقابل حجم کاری و اضافه کاری اجباری پرستاران (با دریافتی ساعتی ۶.۵۰۰ تومان)، دستمزد پرستاران و سایر کادر درمان هم افزایش یافت اما به صورت ناعادلانه، به طوری که کارانه پرستاران که به‌طور مثال ۳۰۰ هزار تومان بود به ۹۰۰ هزار تومان افزایش یافت (که این مقدار میزان کارانه هم با توجه به تعداد روزهای استعلاجی شدن، تعداد مرخصی‌ها و میزان کم بودن اضافه کار مورد نظر کاهش می‌یابد) اما کارانه پزشکان که ۳۰ میلیون تومان بود به ۶۰ میلیون تومان در ماه افزایش پیدا کرد. در واقع اجرای طرح تحول، اختلاف دریافت پرستار و پزشک را بسیار زیاد کرد و این در حالی است که در کشورهای دیگر برای مثال عربستان اختلاف دستمزد بین این دو قشر ۱.۵ برابر، در امریکا ۲.۷ برابر و در ترکیه ۲.۴ برابر است و بدین ترتیب این اختلاف فاحش، باعث افزایش اعتراضات زنجیره‌ای و گسترده در بین پرستاران شد.



یکی دیگر از علل کمبود دستمزد پرستاران عدم اجرا شدن قانون تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری پس از ۱۲ سال گذشتن از زمان تصویب این قانون است. با اجرای این قانون قرار است تمام خدمات پرستاری تعریف و در پرونده بیماران ثبت و تعرفه آن از بیماران اخذ شود. این امر به آن معنا است که اگر دست فردی در تصادفی زخمی شد و به بیمارستان مراجعه کرد و پرستار کار پانسمان را انجام داد، بیمار تعرفه کمتری بابت درمان خود می‌پردازد. در نتیجه سهم هزینه‌های پرداختی مردم از جیب برای درمان کاهش می‌یابد؛ از سوی دیگر بیمه‌ها نیز پول کمتری برای این گونه درمان‌ها به بیمارستان‌ها می‌پردازند و کارانه پرستاران افزایش می‌یابد.

در حال حاضر حدود یک صد خدمت پزشکی را پرستاران انجام می‌دهند اما مهر آنها را پزشکان می‌زنند. و این بدان معناست که پزشکان هزینه‌های این خدمات اجرایی پرستاران را طبق تعرفه‌های خود دریافت می‌کنند. به عنوان مثال خدماتی نظیر تزریق کیسه خون، تزریق برخی از داروهای شیمی‌درمانی، خونگیری از شریان و... که توسط پرستاران انجام می‌شود در نهایت مهر پزشک در پای اجرای این خدمات مشاهده می‌شود. از نتایج طرح تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری، توزیع عادلانه درآمدها بین پرستاران و پزشکان، شفاف شدن شرح وظایف پرستاری و حذف خدمات تحمیل شده از سایر قسمت‌ها اعلام شده است.

افزایش مهاجرت شغلی پرستاران نیز مساله‌ی قابل تاملی است. رشد انگل‌وار بخش خصوصی و به تبع آن عدم استخدام رسمی در سال‌های اخیر و شرکتی شدن بیشتر پرستاران به صورت قرداد با پیمانکار (خصوصی شدن خدمات پزشکی، دامن پرستاران را هم می‌گیرد)، همچنین قراردادهای کوتاه مدت در بیمارستان‌های خصوصی به اضافه‌ی درآمد پایین، باعث مهاجرت پرستاران به کشورهای هم‌چون استرالیا، کانادا و کشورهای حوزه خلیج فارس می‌شود. به دلیل این که در این کشورها حقوق پرستاران به طور میانگین سه برابر ایران است (البته تا قبل از افزایش سر به فلک زده‌ی قیمت دلار) شماری از پرستاران تصمیم به مهاجرت به این کشورها می‌گیرند که البته در این

مهاجرت‌ها جایگاه پرستار، شیفت‌های پر حجم کاری و همچنین نبود انگیزه‌های لازم در خصوص ارتقای شغلی بسیار موثر بوده است. به دلیل درآمد مکفی پرستاران در کشورهای دیگر، طی سال‌های مختلف آمار افزایش مهاجرت پرستاران قابل توجه بوده است. برای مثال در استرالیا متوسط دستمزد پرستاران تازه کار ۲۸ دلار آمریکا در هر ساعت (یا ۴۰ دلار استرالیا) است. با این حال، هر چه تجربه پرستار بالا می‌رود، درآمد آنان نیز افزایش می‌یابد و میزان دستمزد می‌تواند به ۶۰۰۰۰ دلار در سال برای پرستاران با بیش از ده سال سابقه کار در بهترین بیمارستان‌ها هم برسد. پرستاران کانادایی نیز یکی از بهترین دستمزدها را در جهان دریافت می‌کنند چیزی بین ۴۸,۰۰۰ تا ۵۵,۰۰۰ دلار و گاه ۶۵,۰۰۰ دلار در سال، که بسته به تجربه و تخصص پرستار متغیر است.

یکی دیگر از مشکلات پرستاران شیفت‌های پر حجم کاری می‌باشد. به این صورت که در ایران در یک بیمارستان دولتی با توجه به نوع شیفت کاری روزانه، به ازای یک پرستار ۶ یا ۸ و بعضاً ۱۰ بیمار وجود دارد این در حالی است که در اغلب کشورهای به طور مثال به ازای یک پرستار ۲ الی سه بیمار وجود دارد. بر اساس یافته‌های پژوهشی شورای بین‌المللی پرستاری، تعداد پرستار به بیمار در بخش عمومی در وضعیت مطلوب، یک پرستار به ۴ بیمار است و افزایش تعداد بیماران به ۶ نفر، با احتمال ۱۴ درصد، بیماران را در معرض خطر مرگ، در طی ۳۰ روز بعد از پذیرش قرار می‌دهد و افزایش ۸ بیمار در برابر ۴ بیمار با افزایش حدود ۳۱ درصد مرگ و میر همراه است. میزان بالاتر پرسنل پرستاری باعث کاهش میزان عفونت‌های ادراری، پنومونی، خونریزی دستگاه گوارش فوقانی و شوک در بیماران طبی و کمبود آنها سبب شکست در عملیات احیا و عفونت مجرای ادرار در بیماران جراحی می‌شود. در برخی کشورها نیز نظیر استرالیا و امریکا نسبت پرستار به به یک تخت بیمارستان، بالای ۲ است که اگر مسوولان دفتر پرستاری، اتناق عمل، سرپرستاران، مسوولان شیفت، پرستاران کنترل عفونت را هم در نظر بگیریم به ۶.۲ می‌رسد.

همچنین در مورد ساعت کاری پرستاران، یک مطالعه نشان می‌دهد که یک پرستار حداکثر ۶ ساعت می‌تواند به بیمار خدمات با کیفیت ارائه دهد، حال آن که در کشور ما شیفت‌های پرستاران به صورت ۱۲ ساعت در روز و بعضاً عصر و شب یعنی ۱۸ ساعت در روز هم می‌رسد و این یعنی این که در خوش‌بینانه‌ترین حالت، پرستار در ۵۰ درصد از زمان حضور خود در شیفت می‌تواند خدمات مناسب و با کیفیت ارائه کند. از طرفی پایین بودن درآمد پرستاران هم سبب می‌شود که آن‌ها برای افزایش درآمد خود مدت زمان بیشتری را در بیمارستان‌ها سپری کنند؛ مساله‌ای که از کارآیی آن‌ها می‌کاهد.

از عواقب دیگر استاندارد نبودن شیفت‌های کاری و حجم کاری پرستاران، به خصوص در افراد با سابقه و سن بالا، مبتلا شدن به دردهای عضلانی و اسکلتی است که به طور چشمگیری قابل‌ملاحظه می‌باشد و از طرفی بیمارستان، کلینیک و یا بیمه‌ی درمانی خاصی مختص پرستاران برای مراجعه‌ی سریع به پزشک و تسریع روند درمان با کمترین هزینه وجود ندارد و پرستاران هم مانند سایر بیماران جامعه در چرخه‌ی پرپیچ و خم نوبت‌دهی و درمان و پرداخت هزینه‌های سرسام‌آور قرار می‌گیرند که این مساله هم درد دیگریست که پرسنل درمان خود دچار مشکل در روند بهبود خویش باشند و این موضوع در سطح کیفیت درمان بیماران تاثیر منفی خواهد داشت چرا که کم شدن درصد کارایی مناسب و حتی ممکن است غیبت از کار پرستاران را به دنبال داشته باشد.

این موارد برخی از مشکلات پرستاران در این کشور بود و روشن است که حرفه‌ی پرستاری، یکی از مهم‌ترین و حیاتی‌ترین بخش‌های نظام سلامت و درمان می‌باشد که استاندارد بودن آن سلامت مردم و در ادامه آن ارتقا و پیشرفت را در سطح جامعه به دنبال خواهد داشت.

قانون علیه قانون!

در ۳۱ مرداد ۱۳۹۷، هیات عمومی دیوان عدالت اداری، بخشنامه‌ی مدیرکل وزارت کار را غیرقانونی دانست. این بخش‌نامه اخراج مادران کارگر را تا پایان دو سال شیردهی فرزندان‌شان ممنوع کرده بود. بدین ترتیب اگر زنان کارگر، پس از ازدواج باردار شوند، کارفرما با استفاده از قانون، حق اخراج آنها را خواهد داشت.

در اردیبهشت ماه ۹۳ وزیر کار وقت، بخش‌نامه‌ای صادر کرد که در آن چنین آمده بود:

“در راستای بند سوم سیاست‌های جمعیتی، معاونت روابط کار موظف است در محیط‌های کار، شرایط لازم را برای فعالیت مادران باردار فراهم ساخته تا مادران بتوانند بدون دغدغه، پس از طی دوران بارداری به محیط کار بازگردند و هیئت‌های تشخیص و حل اختلاف در این زمینه موظف هستند در چارچوب مقررات قانون کار اجازه اخراج پس از بازگشت از زایمان را ندهند.”

به دنبال آن، در خردادماه همان سال، دستورالعملی صادر شد که به موجب آن امنیت شغلی زنان پس از مرخصی زایمان و دوران شیردهی تامین شود و اخراج کارگران زن ممنوع شد. ظاهراً علیه این بخشنامه یک شاکی خصوصی به دیوان عدالت اداری شکایت کرده؛ در خبرها آمده که این شاکی خصوصی، یکی از کارفرمایان است. طبیعی است که چنین امتیازاتی برای زنان، برای کارفرمایان، بار مالی دارد و از سود آنان کم می‌کند. در این شکایت، دلایلی برای لغو این بخشنامه عنوان شده که بسیار جالب است:

“ (این بخش‌نامه) باعث گرفتاری زایدالوصف مادران شیرده شده و ادامه کار مادران شیرده باعث می‌شود مبالغ هنگفتی بابت نگهداری فرزندان شیرخوار به مهدهای کودک پرداخت شود تا از کودکان نگهداری کنند؛ اما در هیچ یک از مهدهای کودک در سراسر ایران مربی دلسوز مانند مادر برای کودکان پیدا نخواهد شد... منجر به صدمات جبران ناپذیری خواهد شد.”

علاوه بر اینها، دیوان عدالت معتقد است دستورالعمل یادشده باعث حذف تدریجی کارگران زن از محیط‌های کار و تولید می‌شود.

اما مساله‌ای که وجود دارد این است که همه‌ی این قوانین که در مورد نیروهای کار خانم‌ها است، توسط آقایان مدیر و مسوول، تصویب و رد می‌شود؛ بدون اینکه هیچ سوال و پرسشی از زنان کارگر بشود؛ بدون اینکه از آنان بپرسند که یک زن کارگر، وقتی در این شرایط وارد عرصه کار می‌شود، نیازش چیست؟ چه کسی بهتر از خود این زنان می‌توانند در وضع قوانین در مورد زنان اعمال نظر کنند؟ دولتمردان و مسوولان مرد به جای زنان به امور مربوط به آنان، فکر می‌کنند، عمل می‌کنند و دست آخر هم، منتهی بر سر زنان می‌گذارند که به خاطر آنان این امر صورت گرفته است.

اما به واقع مساله اصلی در این میان، تداوم سودی است که کارفرما از استخدام و به کارگیری زنان و یا به خانه فرستادن آنها می‌برد. یک جایی نیاز است که زنان وارد بازار کار شوند، چون دستمزد زنان پایین‌تر از مردان است و زنان به اصطلاح مطیع ترند؛ پس کارفرماهای دولتی و خصوصی و مسوولین حامی آنان، شعارهای برقراری "عدالت جنسیتی" در محیط کار می‌دهند و خواهان حضور زنان در بازار کار می‌شوند. شرایطی که بحرانی می‌شود و تورم بالا می‌رود و بیکاری افزایش پیدا می‌کند، اولین راه حل سرمایه‌داران، حذف زنان از بازار کار است. در این زمان همان‌ها که ظاهراً خواهان برقراری "عدالت جنسیتی" در بازار کار بودند، زنان را مادرانی می‌بیند که باید بروند در خانه و به تربیت فرزند مشغول شوند. در این زمان مادری، مهم‌ترین مقام و ارزش زن محسوب می‌شود و... اما به واقع اینها فقط شعارهایی بیش نیستند که در زمان انتخابات، بیشتر شنیده می‌شود.

حال ببینیم که واقعیت زندگی و کار زنان کارگر چیست؟

کشف بزرگی که سرمایه‌داری در سه دهه اخیر کرده، جایگزینی قراردادهای موقت به جای قراردادهای دائم است که کارگران را از مزایای قراردادهای دائم محروم می‌کند.

این یک واقعیت است که زنان بیشتر در بخش‌های غیررسمی با قراردادهای موقت کار می‌کنند. با یک نگاه تقریبی می‌توان به این نتیجه رسید که زنان، چه درصد ناچیزی از نیروی کار واحدهای بزرگ صنعتی هستند. زنان بیشتر در واحدهای تولیدی مواد بهداشتی-آرایشی، قطعات الکترونیکی و صنایع پوشاک کوچک، با قراردادهای یک ماهه تا سه ماهه مشغول به کارند. پس از خاتمه قرارداد، حساب‌ها تسویه می‌شود و اگر کارفرما منصف باشد، آخر هر قرارداد، مبلغی هم تحت عنوان سنوات پرداخت می‌شود و قرارداد جدید ثبت می‌گردد.

بیشتر این زنان، دختران مجرد هستند. از آنها تعهد گرفته می‌شود که تا زمان حضور در این کارگاه، ازدواج نکنند و یا در صورتی که در زمان عقد قرارداد ازدواج کرده باشند، باردار نشوند. این امر مختص زنان ایران نیست: برای مثال بعد از قرارداد نفتا که میان مکزیک، امریکا و کانادا بسته شد و آمریکایی‌ها برای دستیابی به نیروی کار ارزان، صنایع‌شان را به مناطق آزاد تجاری واقع در نوار مرزی امریکا - مکزیک منتقل کردند، کارفرمایان مکزیک در این مناطق با بی‌شرمی، نوار بهداشتی کارگران زن خود را هر ماهه چک می‌کنند که مطمئن شوند زنان کارگیشان باردار نشده‌اند.

اینها همه برگرفته از سیاست سرمایه‌داری جهانی است که به دنبال افزایش سود خود است؛ طبیعتاً زن مجرد دستمزد کمتری دریافت می‌کنند.

می‌دانیم که زنان، کمتر در تشکلهای کارگری عضو هستند. هر چند در ایران اصلاً اجازه ایجاد تشکلهای کارگری مستقل داده نمی‌شود. نبود این تشکلهای سبب می‌شود کارفرمایان سود کلانی را بی‌دغدغه ببرند و از قبل کار با کارگران، بیشترین استفاده و سود را.

قوانین ما هم که برای زنان، یک بام و دو هواست: از طرفی بار اقتصادی را بر دوش مرد

می‌گذارد که به ظاهر حمایت از زن است و این گونه خانه‌نشینی زنان ترویج می‌شود. یعنی نقش زنان را فقط در بازتولید نیروی کار می‌بینند که خدمات رایگان تحت عنوان کار خانگی در خانه ارایه کنند تا مردان کارگر بتوانند به رایگان، نیروی کارشان را بازتولید کنند و هر روز از صبح تا شام در محیط‌های کار به شدت استثمار شوند. اما از سوی دیگر، زمانی که دستمزدهایی چند برابر زیر خط فقر پرداخت می‌شود، (طبق آمار رسمی، دستمزد یک میلیونی، یک پنجم زیر خط فقر است) چطور یک مرد می‌تواند خرج زندگی را به تنهایی در بیاورد؟ طبیعی است که زنان برای تامین معاش خانواده



همراه با همسرشان، وارد عرصه کار شوند، آن هم با دستمزدهایی بسیار کمتر از همان حداقل دستمزد رسمی که هر ساله اعلام می‌شود، در بخش غیر رسمی و محروم از همان حداقل قوانین به اصطلاح حمایتی که وجود دارد.

(ناگفته هم نماند که همه در

کارگاه‌های زیر ده نفر، از شمول قانون کار محرومند هم مردان و هم زنان همکارشان.)

همه آن‌هایی که این گونه بخشنامه‌ها را صادر و یا لغو می‌کنند، مدعی حمایت از حقوق زنان هستند؛ اما همه به واقع زنان را به هیچ حساب می‌کنند. هیچ کدام در ارتباط با این قانون که مربوط به زنان است، به سراغ خود زنان کارگر نرفته‌اند. حتی نمایندگان زن مجلس بیشتر اوقات منافع کارفرمایان را در نظر می‌گیرند.

تنها چاره و راه حل، وجود تشکل‌های کارگری مستقل است. از طریق این تشکل‌هاست که زنان کارگر نیز همراه مردان کارگر می‌توانند از حقوق خود دفاع کنند.

مصاحبه با مربی موسیقی

— زاله روزبه —

در شماره قبل گاه‌نامه کرانه، با عنوان “کارگران معلم”، مصاحبه‌ای با مربیان آموزش راهنمایی و رانندگی چاپ شد که مشکلات و معضلات خود را در خصوص کار و کارفرمایان مطرح کرده بودند؛ در این راستا، برای معرفی گروهی دیگر از این کارگران معلم که از استاندارد حقوق، مزایا، بیمه، اضافه کار و سنوات کار سخت محرومند، به سراغ مربیان آموزشگاه موسیقی رفته‌ایم تا از زبان خودشان، دردهای گویایی را بشنویم که چیزی جز کشتن هنر، این حس زیبایی شناسی انسان نیست.

اول از همه بهم احساستون رو از نواختن ساز بگین... (دل‌م می‌خواد این مصاحبه رو با عشق سیال شروع کنم)

مسلم‌ا نواختن ساز و ایجاد اصوات هماهنگ و مدیریت شده‌ی موسیقیایی با مجموعه‌ی صداهای بی‌قواره متفاوت است. قهقرایبی بی‌ترکیب و مغشوش از صداها که حاصل فشرده شدن اجباری انسان‌ها در خانه‌های کوچک، واگن‌های مترو، هیاهوی خیابان‌ها و غیره و غیره. شاید نواختن ساز گاهی اگر فرصت مناسبی دست دهد، گریزگاهی بی‌خطر باشد! همین!

چند وقته ساز می‌زنید... چند وقته موسیقی رو تدریس می‌کنید؟

موسیقی را از کودکی و تحت تاثیر پدرم که نوازنده‌ی غیرحرفه‌ای بود آغاز کردم، اما تدریس برای من انتخاب عقلانی نبود و ابتدای امر به منظور تامین مخارج دانشگاه به عنوان کار پاره وقت انجام می‌دادم ولی به مرور و در یک روند چند ساله تبدیل به منبع اصلی کسب درآمد شد. به طور تقریبی بیش از ۱۳ سال هست که تدریس می‌کنم.

هنرتون، شغلتون هم هست؟ و آیا کفاف زندگی شما را می‌دهد؟!

بله، موسیقی شغل من هست، تدریس موسیقی در محور فعالیت‌های شغلی من قرار دارد و کارهای دیگری در زمینه‌ی هنر از جمله آهنگسازی و تنظیم و نوازندگی و غیره هم انجام می‌دهم.

پرسیده‌اید که آیا کفاف زندگی شما را می‌دهد و من می‌گویم هنوز زنده‌ایم! به طور روشن بگویم یک شغل در درجه و سطح اول، باید با یک مدت زمان معقول در طول روز تامین‌کننده‌ی نیازهای اولیه‌ی حیات آدمی باشد، یعنی مسکن و خوراک و پوشاک و بهداشت و درمان انسان را فراهم کند و مهم‌تر از آن به لحاظ روانی امنیت خاطر برای شاغل فراهم کند که نگران فردای خود از جهت تامین نیازهای اولیه نداشته باشد. در درجه و سطح دوم همان شغل باید نیازهای انسانی دیگری مانند هزینه‌های آموزش، استراحت و تفریح، هزینه‌های خرید کتاب و فیلم و سایر محصولات فرهنگی را هم فراهم کند. با این معیار از "کفایت دستمزد" باید عرض کنم که دستمزد من هم مانند بخش عظیمی از جامعه درآمد مکفی محسوب نمی‌شود. عموم شاغلان با ساعت‌های کار طولانی و حتی چند شغله بودن، تنها می‌توانند همان سطح اول (مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت) را تامین کنند و آن هم بدون امنیت خاطر و با هراس از فردا!



با آموزشگاهی که همکاری می‌کنید، قرارداد کار دارید؟

در چند آموزشگاه کار می‌کنم ولی با هیچ کدام قراردادی ندارم. سیستم مزد گرفتن من و همکارانم به صورت "کار مزد" هست، یعنی اینکه بر حسب تعداد هنرآموزی که در طول روز تدریس می‌کنیم، مزد می‌گیریم، در این روش مفاهیمی مثل پایه حقوق و ساعت اضافه کار و غیره مطرح نمی‌شود، به طور مثال اگر در یک روز خاص هیچ هنرآموزی به کلاس نیاید، من هم هیچ درآمدی ندارم! که شوربختانه تعداد این روزها در تقویم بسیار زیاد است، تعطیلات ماه فروردین! خرداد فصل امتحانات مدارس و دانشگاه‌ها! مهرماه که آغاز مدارس هست تا حدودی! ماه‌های محرم و صفر تا حدودی! تعطیلات رسمی! تعطیلات غیر رسمی! شهادت‌ها، عزاداری‌ها...!

شما بیمه‌اید؟

خیر! من بیمه نیستم، آموزشگاه‌ها به هیچ وجه بیمه نمی‌کنند چون شما در هفته چند ساعتی در آنجا هستید (البته این عدم پرداخت حق بیمه کاملاً مغایر با قوانین کار فعلی هست) و به صورت یک فرهنگ عمومی در این شغل تثبیت شده است و اعتراضی هم وجود ندارد، نهادهایی مانند "خانه موسیقی" و یا "انجمن صنفی هنرمندان" بخشی از بیمه را پرداخت می‌کنند. در اینجا وارد بحث این نهادها نمی‌شوم ولی بنا به دلایلی تا کنون اقدام به معرفی خود به این نهادها و گرفتن حق بیمه نکرده‌ام.



چند ساعت در هفته کار می‌کنید؟ چند ساعت در هفته رو توی آموزشگاه می‌گذرونید؟

بیش از ۳۰ ساعت در هفته، البته این عدد معادل با یک درآمد دقیق نیست، همانطور که پیشتر اشاره کردم با توجه به تعداد هنرآموزانی که در این ۳۰ ساعت مراجعه می‌کنند نتیجه‌ی اقتصادی کار متفاوت است.

از مشکلات مربیان موسیقی آموزشگاه‌ها بگین... از اونجایی که به تدریس موسیقی مشغولین، با همکاران خود در آموزشگاه‌ها، جشنواره‌ها، نوازندگان موسیقی خیابانی، و در کل همکاران قطعاً چشمی و زبانی در ارتباطید... مشکلات این صنف کجا مطرح میشه؟! اجتماع موزیسین‌ها و اهالی هنر موسیقی اتفاق افتاده تا به حال مخصوصاً در مسیر مطرح کردن و حل مشکلاتتون؟

هیچ کجا مشکلات این صنف به صورت جدی مطرح نمی‌شود، معمولاً نشست‌هایی در خانه موسیقی و یا انجمن صنفی برگزار می‌شود و حرف‌هایی هم رد و بدل می‌شود ولی از آنجایی که این نهادها به شدت دولتی و وابسته به نهاد قدرت هستند به همان میزان ناکارآمد، محافظه‌کار و بیهوده هستند! به عنوان مثال هر روزه شاهد برخورد و به حاشیه راندن زنان از صحنه‌های موسیقی هستیم و هر سال تعداد زیادی کنسرت حتی پس از اخذ مجوز لغو می‌شود، در برابر این اقدامات این نهادها به اصطلاح صنفی چه کرده‌اند؟!

از قیمت سازها...

سوال شما خیلی کلی هست، مسلماً سازهای ایرانی (سنتور، تار، کمانچه و ...) تماماً در ایران تولید می‌شود و سازهای خارجی (پیانو، گیتار، فلوت، ...) اغلب وارد می‌شوند، البته در داخل هم کارگاه‌هایی هستند که سازهای خارجی مثل گیتار و ویلن و... تولید می‌کنند. اما در مورد قیمت سازها، همان‌طور که رب گوجه‌فرنگی و دستمال کاغذی و غیره دچار بحران هست آلات موسیقی هم از این قاعده مستثنی نیستند، به طور نمونه گیتار C40 که معرف حضور اغلب نوازنده‌ها هست تا چند ماه پیش حدود ۳۵۰ هزار تومان بود و در حال حاضر با افزایش سی صد درصدی به یک میلیون و خورده‌ای رسیده است!

{با توجه به عدم پخش موسیقی از رسانه‌های "ملی" {اطلاعات موسیقی روز دنیا (موسیقی ملل) رو چطور به دست میارین؟ (دیدن و شنیدن کنسرت‌ها و سمفونی‌های معروف جهان)}

این رسانه "ملی" نیست! همین که صدای پنجاه درصد از مردم ایران یعنی زنان را سانسور می‌کند! "ملی" نیست. رسانه‌ای که در آن از نشان دادن تصویر یک ساز طفره می‌رود، چطور می‌تواند ملی باشد! برای دریافت اخبار هنری در ایران و جهان معمولاً از اینترنت با فیلترشکن استفاده می‌کنم.

نظرتون رو در مورد موسیقی خیابانی بگید... می خوام بدونم چه حمایت‌ها و چه ممانعت‌هایی برای اجراهای عمومی و مردمی وجود داره.

موسیقی باید همه جا باشد، هر جا که انسانی باشد! این اصطلاح موسیقی خیابانی در ضمیر خود نوعی جداسازی و تحریم را تداعی می‌کند، یک زمان می‌گوییم موسیقی روحوضی، موسیقی عرفانی، موسیقی کلاسیک... این تقسیم بندی‌ها بر اساس ارتباط دیالکتیکی بین محتوای موسیقی و مخاطبان خاص آن شکل می‌گیرد، ولی در خیابان هر سبکی از موسیقی قابلیت اجرا دارد و عموم مخاطبان هم می‌توانند استفاده کنند، من به موسیقی خیابانی به عنوان یک ژانر یا سبک نگاه نمی‌کنم ولی از آنجایی که خیابان تحت کنترل پلیس‌ها هست و در گفتمان رسمی، موسیقی را امر "شر" می‌دانند، موسیقی‌ای که در خیابان اجرا می‌شود می‌تواند در درون خود نوعی از اعتراض را نمایندگی کند، خیلی مشتاق بودم که در مورد هنر اعتراضی و موسیقی اعتراضی گفت و گو کنم ولی از آنجایی که زاویه‌ی نگاه مصاحبه‌کننده، وضعیت شغلی بود، از ورود به این بحث خودداری کردم و امیدوارم به زودی بحثی را پیرامون این موضوع داشته

باشیم.



طیاب‌نوا ویژه‌ی ماه مهر

نه به پولی سازی مدارس

۳۷.....چنین بود صمد

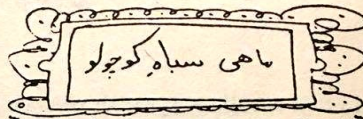
۴۰.....آموزش کیفی

۴۵.....به عمل کار برآید

۵۱.....ترکه ی خیس آلبالوا

روز جهانی معلم را با یاد و خاطره معلمانی گرامی می‌داریم که جانشان را بر سر آرمان‌هایشان برای بالا بردن کیفیت آموزشی گذاشتند. به امید آزادی معلمان زندانی که آرمان‌شان، عدالت آموزشی، آموزش با کیفیت و رایگان برای همه‌ی کودکان است.

نمونه خط بهرنگی



شب یخ بود، تیره. ماهی پیر دوازده هزار تا از بچه‌ها دلداده‌اش را دور

ذخیره جمع کرده بود و برای آن‌ها قفسه می‌گفت:

«بچه‌ها! ماهی سیاه کوچولو را بردارید و با مادرش در جویبار بزرگ

مکد. این جویبار از دیواره‌های سنگی که بیرون می‌زند و در توده روان رفته.

مادر و بچه‌ها جمع تا سه دیال همگی مراقبت و نگاه هم تحمل می‌کنند.

دیگر می‌شنند و تند تند از این طرف به آن طرف می‌روند و برگشتند و چون

مادرش از ده هزار تنی که گذاشته بود تنها همین یک بچه برایش مانده بود.

چند روز بعد که ماهی کوچولو کوکله بود دگتت حرف می‌زد، با تنه‌ی راجه

از این طرف به آن طرف می‌رفت و برگشت و از مادرش عقب می‌افتاد. مادر

خیال می‌کرد بچه‌های کسالت‌خیز را دارد که البته به زودی بر طرف خواهد شد. با

چنین بود صمد

← لورنس (معلم) →

ترجمه باقر پرهام

هستند کسانی که در هراس بیداری، سراسر به خواب عمر می‌گذرانند؛ بستر خوابشان هرچه دُرشتناک‌تر که باشد گوباش! این چنین کسان از واقعیت رویاها نیز در وحشتند. رویاها را “قصه” نام می‌دهند و به نقل آن قصه‌ها نمی‌پردازند مگر به نیت سنگین‌تر و خوابالوده‌تر کردن پلک‌ها- برای آن کس که چنین چشم بر روشنایی فرو بسته باشد، سپیده‌دمان و شامگاه را تفاوتی در میان نیست...

اما کسانی نیز هستند که در سیاه‌ترین لحظه شب برخیزند و سرخی بامدادان را به پیشباز روند. اینان با حافظ چنین در زمزمه‌اند که:

سحر تا چه زاید، شب آبستن است!

و هم اینانند که شعارشان شب به شب افزوده می‌شود. اینانند که به راه رهایی جان درباخته‌اند و جان درمی‌بازند؛ و به طرد قفس‌ها و گورها کوشیده‌اند و می‌کوشند؛ و بی‌خواب و بی‌تاب در تلاشند، نه برای فراچنگ آوردن آرامش تحمیلی فراشان موت که صداها و نگاه‌ها را به تهدید قمه خاموش می‌کنند، بل به خاطر فوران پربار و سرشارِ حیاتی‌برازنده آن کسان که آزادگان راستینند.

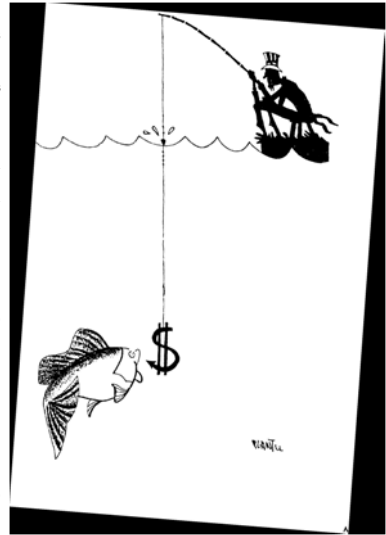
صمد بهرنگی در شمار این مبارزان خستگی‌ناپذیر بود، و با آن امپراتوری بزرگ وحشتی می‌جنگید که ما انسان‌ها را به بنیای زندان بردگی خویش مبدل می‌کند. چرا که به گفته ناظم حکمت: “ذروه (نوک قله) شوربختی آدمی در آن است که زندانش را در چانش (جنگ و کارزار) داشته باشد.”

“ماهی سیاه کوچولو” کودکی گردنکش است در دل محیطی مبلّغ نابینایی و ناتوانی، که برای پیش راندن، از چشم‌ها و باله‌های شنای خویش همت می‌طلبد- و بهرنگی، قصه آن

ماهی کوچک را نوشت که حتی پاره‌ای کسان، بس که به ترس آموخته شده‌اند به دفاع از آن‌ها بر می‌خیزند.

ماهی سیاه کوچولو پیش می‌رود. عده‌ای خواهند گفت: چه بچه ماهی سرتغی!- و برخی خواهند گفت: هوشمند، که سلاح‌هایش را خود، یک به یک، در کوره نبرد آب می‌دهد و توان آن را دارد که با آرامش خاطر خطاب به تمامی آنانی که هنوز از وحشت بر خود می‌لرزند بگوید: "تا قدم در راه نگذاریم ترسمان نمی‌ریزد."

از آن میان، بسیاری، تنها از خطرات راه اندیشه می‌کنند و همچون آن ۱۱۹۹۹ نوه مادر بزرگه - که به یک‌باره دستخوش ترس و وحشت شده‌اند - باز می‌گردند به اعماق ظلمت فرو می‌روند.



اما برخی دیگر گوش‌هایی دیگرگونه دارند، حساس نسبت به ناچیزترین صداهای آینده. و ریزماهی‌هایی که تازه رنگشان به قرمزی گراییده شتابان دست اندر کار می‌شوند که سدها را فرو ریزند و به آزادانه شنا کردن امکان دهند.

اینان در اندیشه خفتن نیستند.

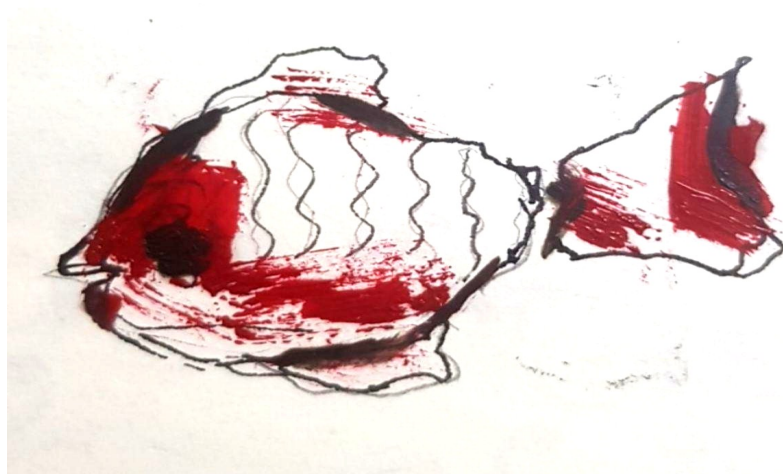
چنین بود صمد، این آموزگار آذربایجانی که روستاها را شخم می‌کرد تا همچنان خستگی‌ناپذیر بذر امید بپاشد، زنگ بیدارباش را بکوبد، و اثر قصه‌های وحشت را بزدايد.

و چنین بود که افشانندگان هراس و دل‌بستگان به خواب هراسان شدند: در اکتبر ۱۹۶۹، صمد به آب ارس غرق شد و در آن هنگام سی و یک سال بیشتر نداشت.

کوشیدند مرگ کسی را که به خاطر شفق بامدادی می‌جنگید، رنگ سیاه خودکشی زنند. اما این فریب در کسی نرفت. افسانه‌های مزدوران شب به گوش همه کس آشناست. بگذار قاتلان مزدور او بدانند که اگر می‌پندارند از این رهگذر، موج خروش افزون پیشروی ماهی‌های کوچک قرمز را از حرکت بازداشته‌اند، سخت بی‌بصر مانده‌اند. چرا که دیری نخواهد گذشت تا نیروی اینان قلعه تاریک خواب را برای ابد از پی فروریزد.

منبع: کتاب جمعه، شماره شش ۱۵ شهریور ۱۳۵۸

*ترجمه "ماهی سیاه کوچولو"ی صمد بهرنگی در فرانسه با استقبال بسیار مواجه شد. در میان پیشنهادهایی که برای چاپ دوم آن رسید، متن بالا به عنوان پیشگفتاری در ابتدای کتاب آمد که نوشته لورانس Laurance (یک معلم فلسفه) بود.



پرسش و پاسخ

بالا بردن کیفیت آموزشی، چگونه ممکن است؟

دغدغه‌های معلمان، یک زندگی شرافتمندانه برای همه و برخورداری کودکان از آموزش با کیفیت، رایگان و عادلانه است و معلمان آگاه تا کنون برای دست یافتن به آن، لحظه ای دست از تلاش و مبارزه برنداشته اند. "کیفیت آموزش" به عوامل مختلف بستگی دارد. از معیشت معلمان و امنیت شغلی آنان گرفته تا کیفیت فضای فیزیکی مدارس. در این رابطه با تنی چند از معلمان و اولیای دانش آموزان سوال زیر را مطرح کردیم:

آیا می‌توانید بگویید بالا بردن کیفیت آموزشی چگونه ممکن است؟

اسکندر لطفی:

برای هر نوع کیفیت بخشی در امر آموزش دو محور افقی و عمودی را هم زمان باید تقویت شود. محور عمودی شامل کلیات تمام برنامه‌های دوره آموزشی است که یک دانش‌آموز در دوران تحصیل در مدارس بدان دست یابد مواردی چون مهارت های اجتماعی، مهارت‌های شغلی و الخ.

و محور افقی برنامه‌هایی که در یک سال تحصیلی برای دانش‌آموز در نظر گرفته می‌شود مثل فضای آموزشی، کتاب‌ها درسی، معلمان و... است.

ما در آموزش و پرورش علاوه بر مشکلات ریز و درشت بسیار با دو مشکل عمده‌تر مواجه هستیم: یکم تلاش حاکمیت برای پولی کردن آموزش، دوم تلاش برای تحمیل مبانی ایدئولوژیک مدنظر حاکمیت بر مدارس و امر آموزش.

ساختار شبه‌لیبرال حاکمیت در تلاش است که هزینه‌های آموزشی را مستقیم از خانواده دانش‌آموز تامین کند و تبعاً رابطه تمکن مالی خانواده و کیفیت آموزشی شکل می‌گیرد و بلافاصله به طبقاتی شدن امر آموزش منتج می‌شود در چنین رویه‌ای شاهد مدارس کپری در سیستان و بلوچستان هستیم و هم‌زمان مدارس کرسی در تهران که

اردوهای تابستانی به کشورهای اروپایی برگزار می کنند.

از دیگر سو ایدئولوژیک بودن امر آموزش سبب شده که مبنای فکری مشخصی بر کودکان تحمیل شود و پیامد همین نظام ایدئولوژیک ورود انبوه رجال سیاسی غیرمتخصص در امر آموزش و پرورش که طرح‌های غیرتخصصی علاوه بر تحمیل هزینه‌های کلان آفاتی جدی در امر آموزش است. هم‌چنین جابه‌جایی‌های سیاسی مدیران در آموزش و پرورش مانع شایسته‌سالاری در این آبر وزارت است.

معیشت معلمان سبب شده که اعتبار اجتماعی این قشر بیش از پیش تنزل یابد و غالباً برای جبران کاستی‌های مادی به شغل‌های دوم و سوم روی بیاورند. بدیهی است چنین معلمی نه فرصتی برای مطالعه دارد و نه فرصت و فراغتی برای برنامه‌ریزی و کسب آمادگی برای ورود به کلاس دارد.

مساله دیگر دسترسی کودکان مناطق محروم خصوصاً دختران به امر آموزش است در مناطق بسیاری که پراکندگی جمعیت موجب شده مثلاً امکان برپایی مدارس مقطع دبیرستان نیست عملاً ساختاری اصولی برای جذب کودکان این مناطق وجود ندارد مانند سرویس‌های ایاب و ذهاب یا مدارس شبانه‌روزی (البته با کیفیت به شدت نازل معدودی از دبیرستان‌های شبانه‌روزی فعالیت دارند)

ادیب قادری معلم:

برای سنجش آموزش با کیفیت به معیار و مقیاسی پیوستاری با ابعادی گوناگون و مشخص نیازمندیم. آموزش با کیفیت، آموزشی است که در آن فراگیران در وهله ی اول به خودآگاهی که مشخصه‌های آن: شناخت احساسات، درک چگونگی تاثیر احساسات و توانایی به کارگرفتن این آگاهی در تمامی رویدادهای زندگی است و درکل به پرورش هوش هیجانی فراگیران منجر شود. در وهله ی دوم آموزش با کیفیت رویکردی پویا و تجربه محور است که در آن امکان دسترسی فراگیران به امکانات و دانش لازم برای

اینکه فعالانه و درگیرانه در سطح شناختی و رفتاری به فرایند پایدار سواد کارکردی (یعنی بتوانند فراورده‌های آموزشی را برای تغییر زندگی خود به کار ببرند) می‌رسند. همچنین آموزش با کیفیت مستلزم برنامه‌ای کلان و انعطاف‌پذیر است که تمامی تفاوت‌های اجتماعی، فرهنگی، زبانی، قومیتی و جغرافیایی فراگیران در آن لحاظ می‌شود. در رویکردهای مدرن آموزشی دیگر اثری از روابط سنتی شاگرد و معلم دیده نمی‌شود و تمامی محتوای آموزشی بر حسب نیازهای هوشی، هیجانی، زیستی و اجتماعی فراگیر تعیین می‌شود لذا در آن به خلاقیت‌ها، مهارت‌های درون فردی، میان فردی و منحصر به فرد فراگیران توجه ویژه‌ای می‌شود.

مسعود نیکخواه عضو انجمن صنفی معلمان مریوان:

بالا بردن کیفیت آموزش رابطه مستقیمی با بودجه و اعتبار کافی دارد و چنانچه این مهم در نظر گرفته نشود گام نهادن در چنین مقوله‌ای کاری عبث و بیهوده است. مصداق این مدعا پیشرفت آموزش در کشورهایی است که سرمایه‌گذاری کلانی انجام داده‌اند. با توجه به رشد کمی دانش آموزان باید فضای فیزیکی مدارس مطابق با استانداردهای روز بازسازی و گسترش یابد. توجه به امکانات آموزشی با کیفیت و سرمایه‌گذاری در تربیت منابع انسانی توانمند از لازمه‌های کیفیت بخشی آموزش می‌باشد. افزون بر آنها محتوای کتب درسی به روزرسانی شده و فضای روانی حاکم بر مدارس برای دانش آموزان دلپذیر گردد.

شیدا شمس فعال صنفی معلمان از مریوان:

ارتقا کیفیت آموزشی یکی از مهم‌ترین عوامل تاثیرگذار بر حرکت به سمت جهانی شدن است و کیفیت مهم‌ترین معیار توسعه‌ی آموزش و پرورش است و ارتقا کیفیت آموزشی رابطه‌ی مستقیمی با بالا رفتن سطح کیفیت سایر نهادهای اجتماعی دارد.

راهکارهای درون سازمانی و آنچه با توجه به وضع موجود می‌توان بر روی آن تمرکز کرد بدین قرار است:

- ایجاد محیط برانگیزاننده از نظر فکری در جهت اجرای فعالیت‌های آموزش و دستیابی به آن از طریق گفتگو و برگزاری جلسات مداوم اولیا مدرسه

- به حداقل رساندن تراکم کلاسی

- تدوین سیاست‌های پیشرفت و ترقی معلمان

- تعامل سازنده با سایر ادارات و مراکز آموزشی و استفاده از تجربیات آنها

- تعامل موثر و مستمر همکاران با سرگروه‌های درسی جهت توانمندسازی خویش در فرآیند تدریس

- ایجاد تشکل‌های فعال دانش‌آموزی

- برگزاری کلاس‌های فوق برنامه و مکمل و جبرانی جهت ارتقا آموزشی دانش‌آموزان

پدر یک دانش‌آموز:

برای خود من به عنوان یک پدر نمره مهم نیست، درگیر شدن محصل با متون آموزشی و پیگیری کردن در خارج از ساعات اجباری آموزشی مهم است. هر محصلی علایقی دارد، استعداد خاصی دارد، که در مدارس الان به آن توجهی نمی‌شود. اگر به این علایق و استعدادها توجهی نشود، نشان از این است که آموزش ما کیفیت لازم را ندارد.

در ابتدای کار نشان بیماری یا علایم بیماری مهم‌تر است. عدم کیفیت آموزش با عدم انگیزه در دانش‌آموزان خود را نشان می‌دهد. پیگیری اینکه دانش‌آموزان اصلاً در مدرسه چیزی یاد گرفته‌اند، درست یاد گرفته‌اند، مهم است. شرایط الان این گونه است: تیم آموزشی مدارس می‌گویند محصلین کارنامه قابل قبول در دستشان است و اکثر والدین

هم می‌گویند ما شرایط حضور محصل را در این دوره یا کلاس یا مدرسه فراهم کرده‌ایم، همین کافیسست، چون بالاخره در محیط قرار گرفته است. در ظاهر هم همین است. اما باید این روند محک بخورد که آیا یادگیری و آموزش ثمر بخش بوده؟ آیا ذهن محصل درگیر مطالب و یافته‌های آموزشی شده است؟ و چند درصد محصل‌ها مطالب آموزش‌ها را در خارج از محیط مدرسه به کار برده‌اند؟ مثلاً در مورد درس‌های فارسی، انشا، دینی، تاریخ، جغرافی، ریاضی و...

باید پرسید که مدارس چه چیزهایی باید به بچه‌ها یاد بدهند که نمی‌دهند؟ الان نمی‌توانم جامع بگویم که این کتاب‌ها نباشند یا مدارس را غیرانتفاعی نکتید به نفع یک سری از وابستگان‌تان. اینها در نظام آموزشی اتفاق افتاده ... حقیقتش این است که با این سیستم جاری در مدارس هیچ راه‌حلی برای بالا بردن کیفیت آموزشی سراغ ندارم. ابتدا باید گام‌های دیگری برداشت و بعد، فکر می‌کنم باید در جهت ایجاد تشکیل تیم‌های آموزشی متشکل از معلمان و محصلان اقدام شود و کتاب‌های آموزشی با همکاری این تیم‌ها طراحی شود. چنین اقدامی به عنوان یک حرکت آگاهانه می‌تواند در بالا بردن کیفیت آموزش موثر باشد.



به عمل کار بر آید

نگاهی به کتاب کندو کاو در مسایل تربیتی ایران نوشته صمد بهرنگی

“تا محیطی را از نزدیک نبینیم، در آن محیط زندگی نکنیم، با مردمش نجوشیم، صدایشان را نشنویم و خواسته‌هایشان را ندانیم، بی‌جاست که برای آن محیط و مردمش دلسوزی کنیم و برای آنها حتی داستان بنویسیم که آن فلانی فرنگ نشین می‌نویسد و باورش می‌شود که بزرگترین داستان نویس ایران است. معلوم است که حرف این دسته - اگر گذشت داشته باشیم و دست بالا را بگیریم - کشک است.”

“کتاب‌های آموزشی مریبان آمریکایی. اینها خود، کتابشان را برای مردم محیط خود نوشته‌اند و تجربه‌های تربیتی‌شان را هم روی همان دانش‌آموزان و بچه‌های محیط خود کرده‌اند. در مدرسه‌های مجهز شاگردانی که دست کم یک وعده غذای کامل می‌خورند. هرگز این امر، مثلاً برای من و امثال آن بزرگترین مشکل مدرسه نیست که سقف کلاس‌ها چکه بکند.”

شاید بتوان گفت این دو جمله، از تعیین‌کننده‌ترین جملاتی‌ست که در کتاب “کند و کاو در مسایل تربیتی ایران” آمده است؛ زیرا نویسنده قصد دارد هم نگاه طبقاتی در مسایل و زمینه‌های تعلیم و تربیتی داشته باشد و هم به این پردازد که “فقر مالی، فقر فرهنگی را نیز به همراه دارد” و اینکه وضع طبقاتی نیز در نوع تعلیم و تربیت و فرهنگ، سهم به خصوصی دارد که گویا روان‌شناسان تربیتی ایران درباره این موضوعات مهم، هیچ توجهی نداشته‌اند و سوم نشان دادن بیگانگی، سرخوردگی و عقده‌های دانش‌آموزانی که زبان مادریشان فارسی نیست.

“برای من، تخته سیاه لولادار، تاشو و متغیر، مقدار اکسیژن لازم برای هر شاگرد در ساعت و اندازه‌گیری قد و وزن بچه‌ها با وزن سنج و قدسنج داد سخن داده بودند؛ و هرگر نگفته بودند که برف سنگین آذربایجان ارتباط روستاها را با خارج قطع کرد و

نفت در ده پیدا نشد و خود
 مریض و بی دوا و درمان افتادی
 و ماندی چه کار باید بکنی. مرا
 گول زده بودند. این بود که وقتی
 به روستا رسیدم چنان شد که
 گویی در خوابی شیرین ناگهان
 دچار کابوس شده‌ام."



صمد بهرنگی مشکلات تربیتی

ایران را در زوایای مختلف بررسی می‌کند و معتقد است که در مسایل تربیتی ایران تاکنون کندوکاوی عاقلانه با لمس مسایل از نزدیک و انعکاس آنها روی نداده است؛ وی یکی از این دلایل این امر را روسای بی مسوولیت دانسته و چنین می‌گوید: "این بادمجان دور قاب چین‌ها بیکاره‌ها، پرووها، بیسوادها خودی‌ها در مرکز، کارها را صاحب می‌شوند و بقیه از یاد می‌روند".

صمد بهرنگی در جای جای کتاب درباره علل ضعف آموزشی، به ریشه‌های طبقاتی معلمان و شاگردان فرودست می‌پردازد:

"بگیریم حق تاهل را. گویی پول حمام زن کسی که رتبه‌ی آموزگاری دارد از مال آدمی که رتبه‌ی دبیری دارد، کمتر است که این هر دو حق تاهل یکسان نمی‌گیرند و نیز حق اولاد."

صمد بهرنگی به مساله تنبیه بدنی در مدارس نیز پرداخته است و دلایل آن را بررسی کرده است. وی یکی از علت‌های رفتارهای خشونت‌آمیز معلمان را خشونت ساختاری در آموزش و پرورش و تهدیدآمیز بودن بخش نامه‌ها قلمداد می‌کند:

"لحن بخشنامه در هر موضوعی همیشه تحکم‌آمیز و اغلب موهن است. بخش‌نامه و نامه‌های اداری پر است از این عبارت و کلمه‌ها: طبق مقررات مجازات می‌شوند

یا مقتضیات اداری چنین ایجاب می‌کند.

نباید پنداشت که وقتی بخش نامه‌ها تنبیه بدنی را قدغن کرد معلم‌ها هم حرف شنوی داشته باشند.

صمد بهرنگی بعضاً از عقده‌گشایی نیز حرف می‌زند:

“بیشتر مربی‌ها و معلم‌ها بر این عقیده‌اند که کتک از بهشت آمده و تا نباشد خوب تر، فرمان نبرد گاو و خرا این عقیده را هم از معلمان پیش خود کسب کرده‌اند شاید هم تلافی کتک‌ها و توسری‌هایی را که در کودکی خورده‌اند، سر شاگردان خود درآورده‌اند. برخی معلم‌ها برای این کتک می‌زنند که بچه‌ها ازشان بترسند و سر و صدا نکنند و چیزی نپرسند تا آنها بتوانند رنگین‌نامه‌شان را بخوانند و درس متفرقه‌ی آخر سال دانشکده را خوب از بر کنند. این دسته معلم‌ها تکالیف زیادی هم معین می‌کنند. مثلاً یک دفعه می‌بینی که گفته‌اند فلان درس را پانزده بار رونویسی کنید. این تکلیف بی‌جا و بی‌فایده وقت شاگرد را می‌گیرد و جای پرس و جو نمی‌گذارد و معلم کلی وقت بیکار پیدا می‌کند.”

او دلایل رفتارهای نامناسب بچه‌ها را ریشه‌یابی می‌کند و بعد در باره خوش‌رفتاری آگاهانه می‌نویسد:

“بچه از فحش‌هایی که می‌دهد چیز زیادی سر در نمی‌آورد چون دیده و شنیده است که پدرش هنگام خشمگین شدن فلان فلان شده می‌گوید او هم به تقلید می‌گوید. هیچ مانعی ندارد که کم و بیش بچه در فحش دادن آزاد باشد و معلم خود را به نشنیدن بزند تا وقتی که محیط کلاس و رابطه‌ی شاگردان خیلی دوستانه شود. البته با کوشش ”آگاهانه معلم”.

روستایی، در برخورد اول خیلی خجل و کم حرف است. بچه‌اش چنان با آدم رو به رو می‌شود که گویی حتی اسم خود را هم نمی‌داند. زودی دست و پایش را گم می‌کند. اما اگر کمی گرم‌گیری و چند روز افت و خیز داشته باشی، زود اخت

می‌شود و دست از سرت بر نمی‌دارد. بچه‌های روستا با وجود کمروبی خارج از حد چنان قابلیت خودمانی شدن و دوست شدن با معلم را دادند که قابل قیاس با بچه‌های شهری نیستند و به همین جهت معلم‌هایی که خوش رفتاریشان آگاهانه نیست و یا حوصله زیر نظر گرفتن رفتار و برخوردهای شاگردان را ندارند و از روی نقشه کار نمی‌کنند و رفتارشان الابختکی است زود معتقد می‌شوند که به بچه روستایی نباید رو داد و گرنه بیش از حد سرتق و فضول می‌شوند. اینها نمی‌فهمند که کودک روستایی از محیط سخت‌گیر خانه و کارهای توان فرسای طولیه و کشت و زرع فرار کرده آمده به کلاس و منتظر است که از کسی، ملایمتی و محبتی ببیند و اخت و خودمانی و آزادانه رفتار کند.

و نتیجه می‌گیرد که:

”معلم اگر بتواند خشونت و نبودن تربیت خانوادگی را درباره شاگردانش با محبت و رفتار صحیحش جبران کند، کار بزرگی کرده است و می‌تواند بر تمام عاطفه‌ها و اندیشه‌های بچه‌ها دست یابد و تربیتشان کند.“

صمد بهرنگی شیوه تعلیم و تربیت و سوادآموزی درست را مبارزه می‌داند-مبارزه با بی سوادی. او درد دانش‌آموزانی را می‌بیند که مجبورند، سوادآموزی را با زبانی آغاز کنند که تا آن هنگام، هیچ آشنایی با آن نداشته‌اند:

”یاد دادن زبان فارسی در کلاس‌های روستاهای آذربایجان آن هم از روی کتابی که برای فارسی زبانان نوشته شده باشد کاری پر زحمت است.“

این ناتوانی در فارسی حرف زدن یک عامل شکست روحی بزرگی هم شده است برای بچه‌ها به ویژه وقتی که با یک بچه فارسی زبان مواجه می‌شوند و یا هم کلاس می‌شوند. همین شکست اثرش را سال‌های سال حفظ می‌کند.

بچه که همش ”سو“ گفته و بخواهد ”آب“ را یاد بگیرد، معلم آنقدر باید تکرار کند تا در مغز کوچک شاگرد ”آبراهی کنار سو“ پدید گردد.

نتیجه می‌گیریم که کتاب درسی نمی‌تواند از زندگی دانش‌آموز جدا باشد، نتیجه خوب نخواهد داد. شعری که دانش‌آموز دبیرستانی می‌خواند و آنچه که در کتاب‌های درسی به خودش می‌دهند غیر از آن است که شاعر روزگار او می‌سراید... یا مثلاً این شعر را نگاه کنید:

به نام خداوند خورشید و ماه که دل را به نامش خرد داد راه از او گشت پیدا
مکان و زمان پی مور بر هستی او نشان.

شاگرد کلاس پنجم دبستان‌های روستاهای آذربایجان که زبانش به خوبی به ترکی حرف زدن هنوز عادت نکرده است باید شعری به این گندگی بخواند و هنوز نام خانوادگی‌اش را که به زور دنبال اسمش چسبانده‌اند، یاد نگرفته است که باید مساله زمان و مکان را بفهمد.

صمد تنها درد را نمی‌بیند، او درمان را هم خلق کرده است. درمانی که پس از گذر سال‌ها، همچنان تازه است و به کار می‌آید:

“شاگرد باید تا مدتی با همان کلمه‌هایی که در خانه و کوچه شنیده می‌شود سر و کار داشته باشد پس باید از لغت‌هایی استفاده کرد که در هر دو زبان کاربرد دارد مثل میز، صندلی، آقا، قاشق و غیره و نکته دیگر در نظر گرفتن ویژگی‌ها و رسوم زندگی محلی است باید از چیزهای آشنا صحبت کرد”

صمد به‌رنگی حتی به مساله آموزش جنسیتی که کنجکاوی بچه‌ها را جلب می‌کند، توجه دارد و حرف زدن از در این باره را رویه‌ای از تعلیم و تربیت درست می‌داند: “حتی ما از مسایل جنسی تا حد ارضای کنجکاوی بچه‌ها آزادانه صحبت می‌کنیم..”. صمد به‌رنگی زنگ نقاشی را مثال می‌زند که چند دانش‌آموز در تکلیف اینکه عکس او را بکشند، چندین نفر در نقاشی‌شان حتی آلت تناسلی را می‌کشند و تقریباً با کمرویی نشان می‌دهند. صمد در این چنین می‌گوید:

“می‌دانم که” معلم‌های اخلاق” دست به هوار بر می‌دارند که وای همه چیز از دست

رفت!"! " باشد بگذار هر آنچه که آنها" اخلاق" می‌دانند از میان برداشته شوند... نباید این چیزها را به حساب بدجنسی کودک گذاشت. او فقط کنجکاو است و قصد بدی ندارد. بر مریبی است که حس کنجکاوی اش را از راه درست ارضا کند و با خشونت و تظاهر به معلم اخلاق بودن باعث نشود کنجکاوی بچه صورت زیان آور و نادرستی به خود گیرد."

و در یک کلام به نظر صمد، " به عمل کار برآید"



ترک‌های خیس آلبالو!

————— سمیه قاسمی —————

مهر که می‌شود، همه‌ی تلاش‌م را می‌کنم که مسیر رفت و آمد به محل کار و خانه‌ام، با ورود و خروج دانش‌آموزان مدارس ابتدایی توام نشود... چرا که حسی شبیه شکستن در من اتفاق می‌افتد و سرزنش و تخریب خویش را آغاز می‌کنم؛ همان حسی که بعضی از معلمان دوره‌های تحصیلم، به من القا کرده بودند!

به احترام تمام معلمین خوب دنیا، که نه تنها موجب آگاهی شاگردانشان، بلکه نسل‌های بعد از خود نیز بوده‌اند، پیش از پرداختن به اثرات تخریبگر معلمین ناآگاه بر ذهن کودکان و نوجوانان، لازم می‌دانم بحث زیر را مطرح کنم:

معلمان ناکارآمد، محصول سیستم آموزشی ناکارآمدند.

۱- آگاه ساختن انسان در مواجهه با مشکلات، تصمیم‌گیری‌های حساس زندگی، ظلم، احقاق حقوق انسانی خویش و... آنقدر اهمیت دارد که تعلیم و تربیت را از پایه‌ترین مقاطع تحصیلی تا استقلال فکری فرد، بر این منوال پایه‌گذاری کرده‌اند. این خلأ بزرگی در نظام پرورش و آموزش ماست که نه تنها شاگردان آن، بلکه بسیاری از معلمین آموزش و پرورش نیز با آن بیگانه‌اند... چه در دوره تحصیلی خویش و چه در آموزه‌های تربیت مدرس آموزش و پرورش.

۲- در نظام ناکارآمد، ارزیابی عملکرد یا سیستم معیوب استخدام، روند امتیاز دهی مقالات علمی-پژوهشی معلمان در سیستم آموزش پرورش آنقدر بی‌ارزش است که برای معلمینی که به تحقیق و پژوهش می‌پردازند، هیچ انگیزه‌ای باقی نمی‌ماند. افزایش مبلغ ناچیز حقوق برای معلمینی که همزمان با تدریس، مراحل بالای تحصیلی

خود را طی می‌کنند، از دیگر عوامل بی‌انگیزگی معلمان کوشاست.

۳- حجم بالای کتاب‌های درسی و اشکالات کتاب‌ها که سال‌هاست از طریق معلمان دلسوز به طرق مخلف به سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی که متصدی تألیف کتاب‌های درسی است گوشزد می‌شود، نه تنها ترتیب اثری داده نمی‌شود، بلکه روند معکوس نیز طی می‌کند!

۴- بخش نامه‌ها و فرم‌ها و دستورالعمل‌ها ثبات نداشته و روند اجرایی آنها را مختل می‌کند. اینکه چقدر در تنظیم و تثبیت این بخشنامه‌های آموزشی، نظر معلمان کارآمد و دلسوز پرسیده و لحاظ می‌شود، مشکل بزرگ‌تر این بی‌نظمی است. بماند که بررسی میدانی برخی آیین نامه‌ها از دایره‌ی تهران فراتر نمی‌روند!

۵- با تصویب لایحه بازنشستگی پیش از موعد، برخلاف دیگر کارمندان دولت، معلمان بسیاری به استقبال این طرح رفتند... حذف بند حق عایله‌مندی دختران مجرد (۳) و حق سختی کار معلمان و مدیران از فیش حقوقی، انگیزه‌ی ادامه‌ی فعالیت را از آنها گرفته است.

۶- تشخیص معلم کارآمد از ناکارآمد، باید با قوانین، معیارهای دقیق، سیستم متخصص و بی‌طرف باشد. اگرچه به ظاهر براساس بخش نامه‌های وزارت آموزش و پرورش، معلمان هم به مانند دیگر کارکنان دولت برای استخدام از فیلترهای مختلف از جمله گزینش، سوءپیشینه، معاینات پزشکی و... عبور می‌کنند اما به دلیل حساس بودن شغلشان و سروکار داشتنشان با آینده سازان یک جامعه انسانی، باید صلاحیتشان از لحاظ روحی و روانی به واقع تایید شود.

دبیر انجمن علمی روانپزشکان ایران شرکت افراد داوطلب را در یک مصاحبه ۱۰ تا ۱۵

دقیقه ای روانپزشکی هم کافی می داند: “در همین زمان کوتاه هم می توان با انجام تست‌هایی تخصصی، زمینه‌های اضطراب، افسردگی و دیگر معضلات روحی و روانی را شناسایی و درمان را آغاز کرد.”

پاسخ دبیر انجمن علمی روانپزشکان ایران در برابر این پرسش که آیا تا به حال از سوی آموزش و پرورش درخواستی برای انجام از این دست مصاحبه‌ها به انجمن علمی روانپزشکان ایران رسیده، منفی است (۱).

۷- عدم آزادی بیان معلمین فعال در زمینه‌های آموزشی و پرورشی، دستگیری و تخریب روحیه‌ی فعالین نظام آموزشی کشور در برخورد با هرگونه اعتراض به مسایل عمومی معلمین و حقوق خویش، اجرای احکام سنگین قضایی برای معلمین معترض به اشتباهات ساختار نظام آموزشی و... سنگ‌هایی ست که برای ادامه‌ی فعالیت و کوشش معلمین خلاق و پرورش دهندگان انسان و انسانیت پرتاب می شود... {با وجود این مشکلات، شعله‌های روشن کننده‌ی راه انسان‌ها هرگز خاموش نشده و مانند شهاب در آسمان تاریک ظلم می‌درخشند. }



ده‌ها دلیل ساختاری مهم دیگر نیز می‌توان در لیست بلند بالایی برای بی‌انگیزگی معلمین آموزشی تیتروار نام برد و اشاره کرد که شاید با کمی دقت در مرور سال‌های تحصیل‌مان نیز، نمونه‌های بروز یافته‌ی بسیاری را لمس کرده و دیده باشیم.

اما آنچه به واقع موضوع اصلی این مقاله است، تاثیر تنبیه (۲) بدنی و لفظی (۳) معلمانی است که خواسته یا ناخواسته اثرات مخرب خود را در مسیر آموزش و زندگی شخصی دانش‌آموزان می‌گذارند و چه بسا با حس جانشین شدن "ترس از شکست" به جای "شوق و پیشرفت"، هرگز به اعتدال باور و اعتماد به نفس یک انسان رو به رشد نرسند.

در این زمینه مقالات و گزارشات بسیاری دیده و خوانده‌ایم و یا متاسفانه به صورت مستقیم با تخریب ذهنی آن‌آشنایی داریم که در این مقاله به صورت خلاصه به علل و اثرات آن می‌پردازیم و بخش دوم این مقاله را با این عنوان مطرح می‌کنم:

دانش‌آموز ناکارآمد (۴) نیز، محصول سیستم آموزشی ناکارآمد است.



۱- آیین‌نامه اجرایی مدارس و مصوبه ۶۵۲ در سال ۱۳۷۹، مربوط به موضوعات اجرایی و بحث تنبیه در مدرسه است که در آن، هرگونه تنبیه بدنی را در مدارس منع می‌کند. (لازم به ذکر است که از آن تاریخ تاکنون، هیچ‌گونه بازنگری در این باره انجام نشده است و هنوز در برخی موارد، شبههاتی وجود دارد که نیاز به بازنگری بر این قانون پس از ۱۸ سال دارد). متأسفانه در سال‌های اخیر، مسوولان آموزش و پرورش در برابر رسانه‌ای شدن مواردی از تنبیہات شدید اعمال شده در مدارس، ابتدا از در حاشا و انکار وارد شده، سپس نادربودن را منطقی برای نادیده انگاشتن عنوان می‌کنند و در نهایت، طرح خطاها، کاستی‌ها و انتقادات را توطئه می‌دانند. برای مثال در سال‌های اخیر در فضای مجازی فیلمی منتشر شد (۵) که معلمی، دو دانش‌آموز (۶) را در مقابل هم قرار داده و آن‌ها را به کتک زدن یکدیگر ترغیب می‌کرد؛ اما وزیر آموزش و پرورش اصل این فیلم را دروغین و ساخته آمریکا و اسرائیل عنوان کرد و حتی مسوولین نعل وارونه زدند و از همه فرهنگیان و معلمان به خاطر انتشار این فیلم عذرخواهی کردند. (۷)

و یا کتک زدن دسته جمعی شاگردان یک کلاس با لوله پلیکا در بندر عباس که منجر به شکایت دسته جمعی اولیا شد. به گفته مدیرکل ارزیابی عملکرد و پاسخ‌گویی به شکایات وزارت آموزش و پرورش، تنها در دو سال ۹۳ و ۹۴، تعداد ۱۹۲۴ شکایت تنبیه بدنی در کشور ثبت شده است. ده‌ها نمونه می‌توان نام برد که در آن حتی کودکان دستشان شکسته و یا چشمشان بر اثر ضربات معلم‌ها آسیب دیده.

این بعد تنبیه بدنی‌ست که آثار آن به وضوح دیده می‌شود و قابل انکار نیست که این‌گونه با ادله‌ی محکمه پسند خودشان، می‌پوشانند و منکر می‌شوند؛ در حالی که اثرات تخریب روان و آرامش کودک و نوجوان با نیش و کنایه و متلک و ناسزا و تحقیر زبانی در جمع هم‌سنان و محیط آموزش کودک، اثرات ویرانگر ماندگار تری از تنبیه بدنی بر جای می‌گذارد.

۲- تنبیه می‌تواند سبب افزایش مقاومت روانی و حق مقابله به مثل در مقابل تهدید کننده شود. چه بسا تنبیه شونده با خود بگوید "فوقش دو تا کشیده می‌خورم". به این ترتیب دانش آموز مانند مجرمی که دوره محکومیت یا مجازات هر جرمی را می‌داند، میان سود حاصل از انجام رفتار نامطلوب و نوع و میزان تنبیه دست به ارزیابی می‌زند و اگر تنبیه بعدی به منفعت فعلی بیارزد، اغلب به عمل خلاف مبادرت می‌ورزد و اینجاست که تنبیه بدنی، نتیجه عکس می‌دهد!

۳- اثرات تنبیه بدنی و تحقیر کلامی معلمین با دانش آموزان سطوح مختلف تحصیلی: دروغ‌گویی، ریاکاری، کندذهنی، بی‌ارادگی، از دست دادن اعتماد به نفس و حس کنجکاو، بی‌اعتمادی و کینه‌توزی، یاس و نومیدی، سرکشی و طغیان، خشم و شرارت، احساس حقارت، حزن و اندوه، تنفر است. (۸)

ترک تحصیل، با جنبه‌های فردی و اجتماعی، روندی است که به مرور زمان شکل می‌گیرد. از این دیدگاه، علایم خطر برای دانش آموزان، از سال‌های دبستان به چشم می‌خورد که زمان زیادی را برای مداخله عوامل فراهم می‌آورد. رفتارهای نامناسب با دانش آموزان، به ویژه آنهایی که در رده سنی حساسی چون دبیرستان مشغول به فعالیت هستند، با تنبیه بی‌جا، تبعیض‌های فاحش میان دانش آموزان برتر و ضعیف، تبعیض‌های نژادی، قومی، تبعیض‌های جنسیتی، تبعیض میان دانش آموزان کم بضاعت، بی بضاعت و موارد بسیاری از این دست، از عوامل مهم ترک تحصیل دانش آموزان است. ۷۷٪ علل ترک تحصیل دانش آموزان، مربوط به مدرسه است و ۲۹٪ آن، مربوط به عدم ارتباط خوب معلم با دانش آموز است. (۹)

۴- تقسیم مدارس به انواع مختلف که بیشتر تفکیک طبقاتی و بحث مالی والدین را شامل می‌شود، با خاص جلوه دادن عده‌ای که خاص هم نیستند، تیز هوش جلوه دادن عده‌ای از دانش آموزان که هیچ‌گونه تفاوتی با دانش آموزان سطوح پایین تر اقتصادی ندارند (که توانایی پرداخت شهریه‌های میلیونی این مدارس را ندارند) یکی از علل لطمه

زدن به روحیه بچه‌هایی است که در این مدارس درس نمی‌خوانند.

۵- فاجعه سوق دادن معلمان ناکارآمد به مقطع ابتدایی، از مسایل مهم آموزشی در سطوح ابتدایی ست. از آنجا که کودکان مقطع ابتدایی توان اعتراض و تشخیص این مهم را ندارند و این در حالی ست که در سنین حساس رشد و یادگیری نیز قرار دارند. . . شاید این سطح از معلمین با دانش علمی و ارتباطی ضعیف، باید سمت‌های اداری داشته باشند تا اجرایی؛ چرا که دوره‌های آموزشی ابتدایی، از فنی‌ترین دوره‌های یادگیری کودکان است.

۶- ناکارآمدی برخی معلمان باعث افت منزلت و دیده نشدن شایستگی بسیاری از معلمین می‌شود. درست است که باید حرمت و اقتدار معلم حفظ شود؛ چرا که معلمی که تحقیر شود و بی‌سوادی‌اش به رخ کشیده شود، چیزی برای ارایه به دانش‌آموزان نخواهد داشت... اما به واقع هرگونه برخورد با معلم ناکارآمد (با تاکید بر صحت ناکارآمدی معلم توسط سیستم عادل و متخصص که نداریم) به نوعی برخورد با معلول است و نتیجه بخش نخواهد بود و منجر به پنهان کاری و تظاهر می‌شود. معلمی از تنبیه بدنی استفاده می‌کند که توان آموزش و اداره‌ی کلاس را ندارد؛ زیرا که اگر معلم بتواند تنها حس کنجکاوی و یادگیری کودکان را ارضاء کند، همواره رابطه‌ای محبت‌آمیز با کودکان خواهد داشت و هیچ نیازی به ایجاد جو ارباب و وحشت نیست. کسی که انگیزه، استعداد و مهارت‌های معلمی را ندارد، به درد معلمی نمی‌خورد. کسی که نمره فروشی می‌کند، معلم نیست، کسی که برای کلاس خصوصی از طریق نمره، زورگیری می‌کند معلم نیست. کسی که با نداشتن جنبه‌ی انتقادپذیری، موجب سکوت والدین می‌شود تا رفتار معلم با کودکان بد نشود معلم نیست. به خصوص در جامعه‌ای که خشونت در آن نهادینه شده و اعدام و شلاق در قوانین به رسمیت شناخته می‌شود، چرخه خشونت از بالا به پایین تسری می‌یابد. ناگفته پیداست در سیستم آموزشی فعلی که تعهدمحور است تا تخصص محور، با بی

تعهدی برخی معلمان، امیدی به اصلاح نمی‌ماند!

۷- چنانچه بخش دولتی از تدوین آیین‌نامه‌ای شفاف و کارآمد برای کنترل و انجام امور انسانی و آموزشی معلمان عاجز است، با تاسیس نظام معلمی را بدهند تا معلمان دلسوز، متخصص و صاحب نظر اقدام به تدوین چنین نظامی همانند نظام پزشکی و... کنند که در آن حقوق و وظایف معلمان به روشنی قید شده باشد تا در صورت تخطی از هر بند، اولیا یا مدیران مدارس بتوانند به صورت جزئی و مشخص پیگیری کنند، نه اینکه بیم زیرسوال رفتن کل شخصیت معلم، دلسوزان را از اعاده حقوق همکاران، اولیا و دانش‌آموزان منحرف کنند. (۱۰)

پانویس :

۱- www.migna.ir ش ۲۸۷۱

۲- نسیه در لغت به معنی بیدار کردن، هوشیار کردن و به خود آمدن است و در اصطلاح رایج، بیشتر به معنی سرزنش و تهدید است و در اصطلاح علمی "ایجاد یک موقعیت ناخوشایند" پس از بروز رفتار نامطلوب است که به هدف کاهش یا حذف رفتاری خاص اعمال می‌شود.

۳- چون آثار عینی تنبیه بدنی قابل مشاهده است، متأسفانه معلمان به سمت تنبیه غیر بدنی در قالب مسخره و استهزا کردن و از این قبیل تنبیه‌های روانی رفته‌اند که به اعتقاد روانشناسان حوزه آموزش، آثارش بسیار ماندگارتر است.

۴- به گفته مدیرکل ارزیابی عملکرد و پاسخگویی به شکایات وزارت آموزش و پرورش، تنها در دو سال ۹۳ و ۹۴، ۱۹۲۴ شکایت تنبیه بدنی در کشور ثبت شده است. www.rian.ir

۵- کارایی انسان، در قدرت درک درستی از هستی خویش و جهان پیرامون است.

۶- اما برای این دانش‌آموز حکایت اینچنین نبود. نه فردی که دوربین را مقابلش گرفته بود، از سر دوستی و مهر و محبت، برای فردا روزهای دانش‌آموز فیلم یادگاری می‌گرفت، نه حق و حقوقش در این باره محفوظ ماند و نه حتی بعد از انتشار فیلم کسی نگران شد، احساس مس‌بولیت کرد و مانع از آن شد که این فیلم ساده، به تغییراتی شدید در دنیای خردسالی دانش‌آموز ماجرا منتهی شود.

۷- www.migna.ir

۸- www.yazdrasa.ir

۹- www.parsnews.com

۱۰- farhangemrooz.com

بی هیچ پرچمی در دست (شعر)

————— میلاد جنت —————

کارگرم اما

بی هیچ پرچمی بر دست

تنام

به ترکه‌ی شلاق‌هایشان

سرخ است سخت!

معلم‌ام اما

آموزگارانِ فاشیسم

کتک‌ام می‌زنند و به زندان‌ام می‌کشند!

یک عمر برایشان کار کرده‌ام اما

بازنشسته‌ای فقیرم و

تنها آه است در بساط‌ام

بی ناله سودایش می‌کنم!

بیکارم

با کفش و کلاه‌خود و مدرک دانشگاهی!

آماده به کار

در انبوه فشرده‌ی صفی از خیلِ هم‌ریشان‌ام...

تمام من

طبقه‌ی کارگری‌ست

که پاهایش را بسته‌اند؛

دست‌هامان دیری‌ست

به زیر بندهای استبداد

چیزی می‌جوید

کار؟!

یا دستی

و دستانی دیگر؟!



عصیان موسیقی

تاثیری که احساسات زیبایی‌شناسانه‌ی طبقه‌ی حاکم از هنر می‌طلبد، سرکوب کردن احساس نابرابری‌های اجتماعی در مخاطب است! از دیرباز تا کنون دسته‌ای از اهل هنر که به هر دلیل از صحنه‌ی تریبون‌های رسمی طرد می‌شدند و یا به انتخاب خود فاصله می‌گرفتند، به خیابان‌ها و کوچه‌ها و تریبون‌های غیر رسمی روی می‌آوردند. فارغ از اینکه این هنرمندان چه محتوایی را به تصویر می‌کشیدند و می‌کشند، در قدم اول به خیابان کشاندن هنر نوعی سرپیچی و عصیان در برابر نظم مسلط است.

امروزه برای هنر مترقی و مردمی راهی جز بازنمایی خود در تریبون‌های غیر رسمی وجود ندارد. همانطور که خیابان‌ها، زیر پل‌ها، ایستگاه‌های اتوبوس، پارک‌ها... می‌توانند برای هزاران نفر خانه به حساب آیند! چرا نتوانند سالن کنسرت یا گالری نقاشی یا حتی بوم طرح‌های گرافیتی باشند!

هنر باید بتواند شورشی عمل کرده و خارج از بازار، روابط انسانی را جلوه‌گر باشد. هنر متعهد ناگزیر است خود را با کمترین امکانات، تولید کرده و در غیرمعمول‌ترین مکان‌ها عرضه کند!

موسیقی خیابانی

————— رامین قلی‌وند —————

در این مقاله چکیده نظریات مهم درباره موسیقی از منظر آدورنو را بررسی کرده و نوع انطباق آن را با موسیقی خیابانی در ایران و مخصوصاً تهران مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم و همچنین پاسخ به سوال‌هایی از جمله اینکه چگونه می‌شود که موسیقی خیابانی در ایران در قالب یک موسیقی فاخر ارایه گردد؟ چرا در تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش، نقش موسیقی کمرنگ است و هیچ جایگاهی در آموزش و تعلیم و تربیت ندارد؟ و آخرین سوال پرداختن به این موضوع که چرا پروپاگاندای حاکمیت می‌خواهد موسیقی دیگر قومیت‌ها اعم از ترکی آذربایجانی، کردی و لری و غیره را موسیقی آشیقی و فقط سنتی نشان دهد؟

۱- آدورنو در مقاله ای درباره موسیقی از دو حوزه در موسیقی سخن گفته است موسیقی "اصیل و فاخر و دیگری موسیقی عامه پسند". آدورنو موسیقی عامه‌پسند را موجب افزایش بیگانگی انسان‌ها می‌داند، وی به این نیز اشاره دارد که تفاوت میان موسیقی اصیل و فاخر و موسیقی عامه‌پسند را نمی‌توان با اصطلاحاتی همچون پست و روشنفکر، ساده و پیچیده، خام و پرمعنا بیان کرد. آدورنو تقابل موسیقی اصیل و فاخر و موسیقی عامه‌پسند را تقابل موسیقی استانداردسازی شده و استانداردسازی نشده می‌داند از این جهت وی آنها شخصیت‌گرفتگی کالایی می‌داند، نوعی از موسیقی که جایگاه کالا و کالا شدن را می‌پذیرد و به نیروی غیرطبیعی اجبارهای جمع تن می‌دهد. موسیقی عامه‌پسند تمایلات مشترک با جامعه خودش دارد و رفلکس‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری را به طور غیر ارادی تصدیق می‌کند این موسیقی شخصیت غیرانتقادی دارد و آگاهی کاذب و تفکر این‌همانی را از طریق فرم کالایی‌اش مجسم می‌کند. وی معتقد است این نوع موسیقی شخصیت بت‌وارگی کالا دارد. این همان اصطلاح مارکسیستی است که ارزش در مبادله را در تبدیل به شیء شدن می‌داند.



دیگری موسیقی فاخر و خود اندیش که در برابر آن اجبارها می ایستد. آدورنو موسیقی اصیل و فاخر را موسیقی منتقد و بازتابی معرفی می کند و معتقد است این نوع موسیقی شخصیت سوپژکتیو دارد و با موقعیتی که در آن است یعنی وضع حاضر مخالفت می ورزد، او این موسیقی غیراستاندارد سازی شده، رادیکال و خود اندیش را، هنری واقعی می داند. موسیقی اصیل به خاطر چهارچوبی از شناخت موسیقی تنها یک تجربه حسی لذت بخش و عاطفی نیست بلکه بیشتر یک تلاش عقلانی در نظر گرفته می شود. در بحث تعلیم و تربیت این دانش آموز است که باید به تفکر انتقادی یا خود اندیشی انتقادی برسد، چنین فردی به سادگی وضع موجود را نمی پذیرد و در عوض به نقد جامعه می پردازد و جامعه را به چالش می کشد.

آدورنو موسیقی را به عنوان یک ابزار کنترل اجتماعی می شناسد زیرا متوجه کاربردهای وسیع آن در تبلیغات، بازاریابی و مبارزات سیاسی است، به همین دلیل هنر هیچگاه به صورت کامل نمی تواند از ایدئولوژی رهایی یابد. آدورنو وظیفه هنر مدرن را تغییر آگاهی اجتماعی می داند، همانطور که موسیقی انقلابی باعث تهییج و برانگیختن پراکسیسی می شود که برای چنین جامعه ای کاذب نیاز است؛ پس در تعلیم و تربیت، آموزش شناخت و آگاهی دانش آموز از طریق موسیقی اصیل و فاخر می تواند به عنوان یکی از اهداف موسیقی در تعلیم و تربیت لحاظ گردد.

۲- در کشوری مثل ایران رو آوردن فرد به هنر اصیل و فاخر، خود بازپروری یک حرکت انقلابی است. خواننده و یا نوازنده ای که برای فروش کار هنریش نه در سین بلکه در کف خیابان یا تالارهای بورژوازی آواز می خواند، تاری می نوازد و یا ویولونی را آویخته به سوز سرما و درد و آه و ناله به فغان در می آورد، این یک حرکتی است که بازتاب جامعه‌ی فرودستان را بازگو می کند، هنری که درد و رنج طبقه‌ی زحمتکشان را بازتاب می دهد هنری است فاخر و در هر نوایش بازتابی است از شعار کار، آزادی، نان و پایان دادن بر هر ظلمی هر چند که ناخودآگاه باشد. موسیقی خیابانی در ایران انترناسیونالیستی است به قول مارکوزه که می گفت، با این همه خصلت طغیان آمیز و انتقادی، هنر را نمی باید جنبه اعتراض آمیزش، در برابر واقعیت را با دشمنی خاک و خون و نژاد همسان دانست؛ موسیقی فاخر موسیقی دشمنی و نژادپرستانه نیست بلکه برعکس با چنین ساختار ایدئولوژیک در تضاد است.

اما چرا می گوییم هنر موسیقی خیابانی در ایران هنری فاخر است؟ چون با وضع موجود و سرکوب‌ها نزع می کند، این نوازنده موسیقی که برای فروش زحمات خود به خیابان‌ها می رود، تنها جایی که از آن اوست. خب مشخص است که فرد رانده شده از همه جا هنوز کف خیابان را دارد، هنری که در آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت هیچ جایگاهی نداشته باشد در دالان‌های تودر توی مخفی جایگاه خود را بازمی یابد. اما جالب اینجاست که در مقابل موسیقی فاخر خیابانی، در ایران یک موسیقی متحجرانه و غیر انسانی نیز رشد و پرورش می یابد موسیقی‌ای که از طرف نهادهای ارتجاعی رشد می کند، یعنی سرمایه داری برای کم اعتبار کردن، سرکوب و به قهقرا کشاندن یک چیز اصیل و فاخر، همیشه ابزاری دارد که بر ضد آن عمل کند و آن چیزها را کم اعتبار کند. هنرمندی که در جایگاه شایسته خود قرار نگرفته باشد حتما که معترض خواهد بود و موسیقی معترض، وضعیت اعتراضی به خود خواهد گرفت. به نظر من موسیقی اگر برای مردم باشد ولی جهان ظلم و استبداد را نشان ندهد و تنها برای فروش و بازاری‌گری و بازتابی محافظه‌کارانه داشته باشد آن موسیقی عامه پسند و بی محتوا

خواهد بود.

نوازندگان موسیقی در خیابان با فرودستان جامعه می توانند همزادپنداری و همدردی بکنند.

۳- یک بحث دیگر هم که شاید به این موضوع ربط آن چنانی نداشته باشد اما در کل موضوع مهمی است پرداختن به موضوع مدرنیته در موسیقی ایران است. در صدا و سیمای ایران موسیقی‌هایی که از رسانه‌های به اصطلاح ملی پخش و بازتاب داده می شوند، استان‌هایی که دور از مرکز هستند و قومیت‌هایی که به زبانی غیر از فارسی صحبت می کنند، مثل ترکی، کردی، بلوچی و لری و غیره، اینها را فرهنگ سنتی روستایی و با نوای موسیقی سنتی و آشیقی نشان می دهند که همراه با تصاویری از روستاهایی با خانه‌های گلی و آلاچیقی هستند، انگار که موسیقی، هنر و تمام مناسبات در این ملت‌ها هنوز دوران قدیمی، دسنتی و گاها بدوی خود را طی می کنند که هنوز از شهری ری و در کل از مدرنیته فاصله زیادی دارند. مثلاً در مورد آذربایجان انگار شاعری بعد از شهریار وجود نداشته و ندارد آنهم اشعار حیدر بابایش یا اشعاری که برای شیخ و شاه می نوشته، اما یک جوان تبریزی که با تمام مناسبات شهری‌گری بزرگ شده است چقدر با این اشعار و نواها می تواند همزادپنداری کند؛ یا اینکه شعر و موسیقی و هنر در این ملل دوران سنتی خود را طی می کنند و هیچ وقت نتوانسته اند به مدرنیته پا بگذارند. البته که این بدان معنا نیست بگوییم روستا و روستایی بودن یعنی بد است، یعنی دور ماندن از مدرنیته یا روستایی بودن یعنی دوران سنت را طی کردن بلکه اتفاقاً سنت نیز به خود مدرنیته وصل می شود. باید که هنر و موسیقی از مناسبات غیرانسانی و ارتجاع به دور مانده و جایگاه اصیل خود را بیابد.

همه قدرت به دست شوراها

← دانی گلکستین →

مترجم: علیرضا ثقفی

جنگ جهانی اول میان قدرت‌های سرمایه‌داری آن زمان در اوایل قرن بیستم تجربه‌ی بسیار بزرگی را به جامعه‌ی بشری شناساند. این جنگ پایان نیافت بلکه قدرت‌هایی که در آن مشارکت داشتند، آن‌چنان از نفس‌افتادند که ادامه‌ی جنگ را به دهه بعد موکول کردند. درحقیقت جنگ جهانی دوم نیز ادامه جنگ‌هایی بود که قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری برای تقسیم جهان میان خود به‌راه انداختند. اما آنچه در این جنگ اهمیت دارد، تجربه‌ی فراوانی است که مردم تحت ستم و کارگران کشورهای مختلف از آن به‌دست آوردند. در نتیجه‌ی این جنگ‌ها بسیاری از مردم مستعمرات استقلال خود را به‌دست آوردند (از جمله هندوستان، الجزایر و ویتنام و کشورهای غربی خاورمیانه) و در بسیاری از کشورها مردم تحت ستم حق رای عمومی را به دست آوردند. تا قبل از جنگ‌های جهانی در هیچ کشوری زنان حق رای نداشتند. کارگران نیز در بسیاری از کشورها از حق رای محروم بودند، احزاب سیاسی یا وجود نداشتند یا تنها عده‌ی خیلی کمی از نخبگان سیاسی آن‌ها را رهبری می‌کردند. در این جنگ‌ها برای اولین بار، با ضعیف شدن حکومت‌های جنگ طلب، کارگران زحمت‌کشان شهری یاد گرفتند که چگونه خود را اداره کنند. در بسیاری از کشورها کارگران مستقیماً تولید را به‌دست گرفتند و سربازان و دریانوردان نیز با تشکیل شوراهای منطقه‌ای خود سرنوشت جنگ را تعیین کردند. آن‌ها هنگامی که ناتوانی دولت‌ها در تامین آذوقه‌ی عمومی و یا رهبری جنگ مشخص می‌شد، زحمت‌کشان شهری و کارگران ماهر و سربازان با ابتکار خود دست به کار شده و زندگی خودشان را از طریق شوراهای به وجود آمده اداره می‌کردند. در این جنگ‌ها بود که حقوق انسان‌ها و ارزش کار زنان و مردان کارگر شناخته شد و ارزش‌های انسانی و حقوق بشر بیش از پیش مدنظر قرار گرفت.

اکنون پس از گذشت ده‌ها سال از این جنگ‌ها، بار دیگر شعله‌های جنگ در کشورهای مختلف از جمله در خاورمیانه زبانه کشیده است. شرایط جنگی در لبنان، عراق و افغانستان برقرار است و زبانه‌های جنگ می‌رود که سایر مناطق را نیز در برگیرد. دانستن تجربه‌ی کارگران و مردم زحمت‌کش در کشورهای دیگر برای مردم ما نیز ارزش‌مند خواهد بود.

نویسنده‌ی کتاب شوراها در غرب با توجه به تجربه‌ی کارگران در جنگ جهانی اول در کشورهای مختلف مطالب را به‌گونه‌ای بیان کرده است که کارگران مختلف در کشورهای دیگر از آن درس بگیرند. او در مقدمه‌ی کتاب خود (در سال ۱۹۸۵) چنین بیان می‌کند:

“دفاع کارگران در برابر وجود بی‌کاری شدید و هم‌چنین مقاومت آنان در برابر حذف برنامه‌های رفاه اجتماعی، مجدداً مساله تغییر انقلابی را در دستور کار قرار داده است هر چند که این مساله درازمدت باشد.

در عین حال، در شرایطی که بسیاری از کارگران به پارلمان بی‌اعتماد بوده و آن را عوام‌فریبی می‌دانند، آن‌ها که آلترناتیو وضع موجود را جعبه‌ی رای می‌دانند، در حال کاهش هستند. تاریخ بیان‌گر آن است که شوراهای کارگری به عنوان آلترناتیو سیستم سرمایه‌داری بوده‌اند. آلترناتیوی که هنوز تا به امروز ادامه دارد. این مساله از نظر بعضی از برنامه‌ریزان مورد توجه قرار نگرفته است. کارگران و دهقانان روسیه در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ همانند هم‌تایان خود در آلمان ۱۹۱۸ و لهستان ۱۹۵۶ و یا شیلی ۱۹۷۲، به دنبال یک برنامه به‌راه نیافتادند، آن‌ها نوعی از دموکراسی مردمی را ایجاد کردند که بتواند بحران سرمایه‌داری را به نفع اکثریت مردم حل کند. از نظر تاریخی، قدرت سازمان دهی کارگران از درون شوراها بیرون آمد که این قدرت بزرگ‌ترین چالش را در مقابل قدرت دولتی سرمایه‌داری به وجود آورد. اکنون بار دیگر سیستم با بحران روبه‌رو شده است، بی‌شک تجربه‌ی کارگران و در هر یک از این بحران‌ها می‌تواند برای کارگران امروز مفید باشد.

در دوره‌ی موردنظر، دقیقا پس از جنگ جهانی اول، اروپا شاهد شکوفایی عظیم فعالیت‌های انقلابی و انقلاب بلشویکی درمقابل با بحران امپریالیسم بود. مقایسه‌ی اختلاف کشورهای نظیر روسیه، انگلستان، آلمان، ایتالیا مفید است، و می‌توان از آن درس‌های کلی گرفت. مطالعات کلی رنگ و لعاب سنت‌های محلی را دارد، بنابراین تاریخ‌نویسان بریتانیایی این دوره غالباً تحت‌تاثیر مسایل اتحادیه‌ها هستند و از سیاست‌گريزانند. نویسندگان آلمانی برعکس، افکارشان از حرکت‌های سیاسی‌تاثیر گرفته است و به‌سختی تغییرات را در سطوح کارگری مورد توجه قرار می‌دهند و هم‌چنین سایر مورخان کشورهای دیگر.

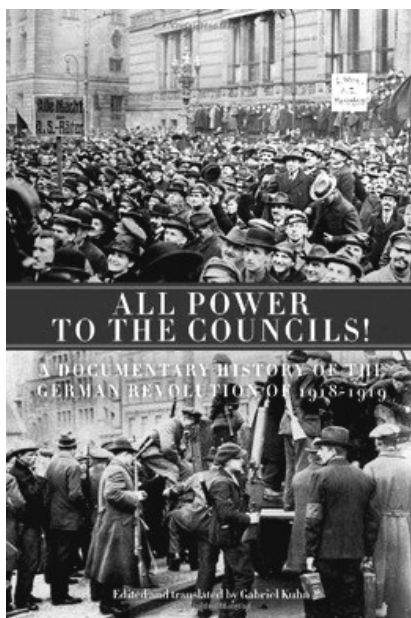
جنبش کارگری بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی است که از مرزهای ملی فراتر می‌رود. مقایسه‌های بین‌المللی همواره برای این دوره‌ی خاص مناسب‌تر هستند زیرا جنگ جهانی اختلافات زیادی را در میان مبارزات طبقه‌ی کارگر در اروپا به‌وجود آورد.

جنبش شورایی کارگران در سطح سیاسی رسمی شکل نگرفت. همان‌گونه که گرامشی در این باره می‌گوید باید به این پیش‌زمینه توجه شود که درحالی‌نیروی کار در کارخانه‌ها در مراحل اولیه‌ی آگاهی به سر می‌بردند سرمایه‌داری از امتیازات بی‌شماری در قوانین خود سود می‌برد. .. در حقیقت رابطه‌ای که بین آنان برقرار بود، رابطه‌ی ستم‌گر و تحت‌ستم بود، رابطه‌ی استثمارگر و استثمار‌شونده بود. در وضعیتی بود که برای کارگران آزادی وجود نداشت. برای آنان دموکراسی وجود نداشت.

در مقدمه کتاب آمده است که نویسنده نمی‌خواهد تمام اشکال فعالیت‌شورا را تا به امروز وجود داشته بشکافد و فقط تجربه‌شوراها در روسیه، گلاسگو، برلین و تورین مورد بررسی قرار می‌گیرد. از سوی دیگر نویسنده تأکید دارد که "این کتاب بی‌طرفانه نخواهد بود" زیرا مارکسیست‌ها اعتقاد ندارند که نوشتن تاریخ می‌تواند جدا از تقسیم جامعه به طبقات استثمارگر و استثمار‌شونده باشد..

در مقدمه نویسنده به سختی‌های نگارش کتاب اشاره می‌کند: نبود اسناد کتبی از

فعالیت شوراها، چرا که این شوراها نسبت به احزاب فاقد سازماندهی منظمی بودند. این مشکل سبب می‌شود که از جزئیات کار شوراها اطلاعات کافی در دسترس نباشد و این گونه نمایانده شود که شوراها بنیان‌های محکمی نداشتند. اما نویسنده فعالیت خود کارگران را جبران کننده کمبود اسناد می‌داند و به این اشاره دارد که نتیجه شوراهای کارگری به برنامه ریزی برای حرکت منجر می‌شده است. ”آنچه در این کتاب بررسی می‌شود می‌تواند نقطه‌ی آغاز انقلابی باشد که برای سرنگونی سرمایه‌داری به آن نیاز داریم. انقلابی که تنها به وسیله طبقه کارگر از درون فعالیت‌ها و سازمان‌های مربوط به آن به دست می‌آید. شوراهای کارگری یکی از ابزارهای این حرکت هستند. اگر این کتاب بتواند جنبش کارگری امروزی را آگاه کند و یک حزب انقلابی را پایه‌گذاری کند، درک مبارزات گذشته در خدمت این اهداف قرار خواهد گرفت.“



الفبای جنگ (شعر)

← برتولد برشت →

کارگران برای نان و
بازرگانان برای بازار فریاد می‌زنند.
بیکاران گرسنه بودند و حالا
کارگران گرسنه‌اند.
دستانی که بیکار نشسته‌اند، دوباره دست به کار شده‌اند،
حالا صدف‌های سیمانی می‌تراشند...
بالا نشینان می‌گویند
راه سعادت است
پایین‌نشینان می‌گویند:
راه گور است ...

رژه می‌روند به گاه رژه رفتن نمی‌دانند
که دشمن در کاسه‌های سرشان رژه می‌روند.
صدایی که به آنها دستور می‌دهد
صدای دشمنشان است.
و آنکه حرف از دشمن می‌زند
خود دشمن است.

به کجا چنین شتابان؟!

————— سخن روز کانون مدافعان حقوق کارگر —————

بحران اقتصادی که از ابتدای سال ۹۷ با جهش هر روزه‌ی قیمت دلار و سکه آغاز شد، ابعاد وسیع‌تری می‌یابد و خبرهای وحشتناک‌تری جامعه را ملتهب می‌کند به گونه‌ای که وحشت زدگی و هراس را می‌توان در زندگی بسیاری از مردم مشاهده کرد. در این میان دولتمردان نه تنها هیچ‌گونه راه‌حلی برای معضلات اقتصادی نداشته، بلکه دیگر روشن است که این وضعیت خواست آنان نیز بوده است! در آخرین تصمیم‌گیری‌های دولتی که برکناری رییس بانک مرکزی بود، چنین القا شد که سیاست‌های غلط این بانک سبب به هم ریختن اوضاع اقتصادی بوده است و نوید سیاست‌های جدید داده شد. اما این فریب‌کاری حتی چند روز هم دوام نیاورد و با انتصاب رییس معزول در پست مشاور ارشد اقتصادی دولت، دیگر حتی خواجه حافظ هم فهمید که این سیاست‌های اقتصادی که بحرانی فزاینده را هر روز بر زندگی مردم تحت ستم تحمیل می‌کند، نه تنها مربوط به یک پست و مقام نبوده، بلکه کل سیستم حکومتی همین وضعیت را خواهانند؛ وضعیتی که در آن نه تنها بحران چند برابر شدن طلا و دلار و ارزهای دیگر لجام‌گسیخته سر بر آسمان می‌ساید و نشان‌گر سقوط هر روزه زندگی مردم تحت ستم و زحمتکش است، بلکه با صدای بلند فریاد برمی‌آورد که ثروتمندان و قدرت‌مداران هر روز بر دارایی‌های خود می‌افزایند و اختلاس‌های کلان را تشدید می‌کنند تا اموال غارت شده را به دلار و سکه تبدیل کرده به آن طرف آب ببرند!

اما بحران در سطح سکه و دلار باقی نماند و به سرعت شاخه‌های خود را به تمامی بخش‌های زندگی کارگران و زحمت‌کشان و مردم تحت‌ستم گسترش داد. ابتدا کالاهای وارداتی یکی پس از دیگری در بازار نایاب شده و به تدریج با قیمت‌های چند برابر متناسب با جهش قیمت دلار و ارز، وضعیت خود را بازیافت. این امر به معنای سه برابر شدن قیمت‌ها بود و به زبان اقتصادی یعنی تورم سیصد درصد!

با همه‌ی جار و جنجال‌ها و تکذیبیه‌های فراوان و پشتک و وارو زدن‌های به اصطلاح مسوولان اقتصادی، نه تنها بحران متوقف نشد بلکه به سرعت خود را به مواد غذا یی، حمل و نقل و کالاهای اساسی زندگی رساند؛ ابتدا به لبنیات و سپس پوشک و لوازم بهداشتی و سپس به کالاهای دیگر. به گونه‌ای که در روزهای اخیر صحبت از هجوم مردم به فروشگاه‌های بزرگ، نقل محافل است تا برای خرید هر آنچه که در دسترس است، از غافله عقب نمانند. خرید برای ترس از نایاب شدن کالا؛ خرید برای مقابله با ترس و وحشت از قحطی. این یعنی یک بحران کامل و از میان رفتن هر گونه امیدی به اصلاح امور در آینده نزدیک.

در چنین شرایطی است که دولت‌مردان همانند بحران‌های گذشته تنها به فکر ایجاد رعب و وحشت بیشتر در میان مردم می‌افتند و گمان می‌کنند که با حاکم کردن جو ترس می‌توانند از اعتراضات مردم جلوگیری کنند. اما این بار از بد حادثه سرنگبین صفر می‌افزاید! و نه تنها این اعدام‌ها دیگر رعب و وحشت ایجاد نمی‌کند، بلکه به اعتصابات سراسری و اعتراضات بیشتر منتهی می‌شود. تنها بهانه‌ای دیگر کافی است تا بار دیگر اعتراضات چند ماه گذشته تکرار شود و البته که دیگر بهانه نیست بلکه اصل اعتراض است که باید تکلیف را روشن کند. در این شرایط پرداختن به مسایل فرعی و ایجاد حاشیه در متن، مشکلی را حل نخواهد کرد بلکه پرداختن به اصل اعتراضات هماهنگ است که می‌تواند به گونه‌ای ریشه‌ای این بحران را به نفع مردم تحت ستم حل کند. باید بدان پرداخت و نه چیزی دیگر.

نان به قیمت جان

————— شهناز نیکو روان —————

زندگی در نزدیکی نقطه صفر مرزی و معاش

با یاد آنان که نان را به قیمت جان بر سر سفره‌های خالی خود می‌برند...

“کولبری” را نمی‌توان شغل نامید اما بواقع وسیله‌ی امرار معاشی است که بیش از هر چیز، ناشی از نابرابری اقتصادی و از سویی عدم توجه به معضل بیکاری توسط حکومت بررسی کرد. مساله کولبری و کولبران بدون در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی و نگاه طبقاتی امکان پذیر نیست.

زندگی در شهرهای مرزی و به خصوص نزدیک نقطه صفر مرزی، شرایط اقتصادی ویژه‌ای را بر زندگی انسان های ساکن در آن مناطق حاکم می‌کند و در کشوری مانند ایران، مردم خود باید تامین‌کننده تمام نیازمندی‌های اولیه اقتصادی، بهداشتی و آموزشی خود باشند و به علت مرکزگرایی و سیاست‌های ضد مردمی، شرایط بسیار سختی را به مردم این نقاط تحمل می‌کنند. کردستان و سیستان و بلوچستان، نمونه‌ی دو استان مرزی است که ساکنانشان با مشکلات اقتصادی غیر قابل تحملی مواجه‌اند و خود باید به تنهایی همه امکانات حداقلی معیشت زندگیشان را تامین کنند (که نه تنها ناشی از سیاست‌های ارتجاعی حکومت مرکزی می‌باشد، بلکه به سیاست‌های ضدیت با ملت و مذهب بخشی از مردم کشور که در این مناطق زندگی می‌کنند مربوط می‌شود)؛ با نگاهی به تخصیص بودجه این مناطق و عدم توجه به مشکلات اقتصادی و اجتماعی در این استان‌ها، این ادعا قابل اثبات است. اگر چه در حال حاضر، کل جامعه به شکل بسیار فزاینده‌ای در سراشیبی تند فقر و بدبختی، هر روز بیشتر سقوط می‌کند اما این استان‌ها و ساکنانش، طی سالیان دراز و به طور روزمره، با این درد به شکل مزمنی درگیر بوده‌اند. کولبری یکی از نشانه‌های

بیکاری و عدم امکان اشتغال در این استان هاست.

عدم وجود هرگونه فرصت شغلی و کشاورزی عرصه را بر بومیان این استان‌ها تنگ کرده و شرایط هولناک و پرخطری را برای نان آوران این مناطق از زن و مرد و پیر و جوان برای ارتزاق روزانه شان بوجود آورده است. البته باید اشاره کرد که از دید مردم این مناطق، دادوستد کالا با مردمی که آن طرف مرز هستند به هیچ وجه قاچاق و خلاف نیست؛ چرا که سال‌های سال است که ساکنان دو سوی این مرز، کالاهای مورد نیاز یکدیگر را تهیه می‌کنند و بدون واسطه و مستقیم و ارزان در اختیار خریداران دو طرف مرز قرار می‌دهند. برای مردمی با نیاز مشترک و زبان و فرهنگ تقریباً مشترک، مرز هیچ معنایی ندارد؛ برای دولت‌هاست که مرزها نمایانگر اقتدار آنها است و صداً البته بهانه ای برای راه اندازی جنگهای خانمانسوز و فروش اسلحه و سودهای مافوق تصور. در مرز سیستان و بلوچستان، به سختی می‌توان مردم بلوچ ایران و پاکستان را از یکدیگر تشخیص داد؛ در کردستان ایران و عراق تفاوتی بین کردهای دو طرف مرز نیست؛ و در خوزستان میان عرب‌های ایران و عرب‌های آن طرف مرز... در تمام نواحی مرزی در تمام دنیا، این مساله وجود دارد.

کولبری، شغلی کاذب، بدون هیچ امنیت و چشم‌اندازی است؛ اما در عین حال شغلی ست که انسان‌هایی با دیدگاه اجتماعی و انسانی خاص بدان می‌پردازند که از سر ناچاری و آخرین راه حل برای رهایی از فقر و نجات جان خانواده از گرسنگی به آن پناه می‌آورند. آنان نمی‌خواهند دزدی کنند و یا مواد مخدر بفروشند؛ آنان زحمت کشانی هستند بی هیچ سرمایه، بیمه و آتیه‌ای... بی‌تردید کردستان یکی از مناطقی است که از لحاظ رشد سیاسی و اجتماعی، مردمش در جایگاه ویژه‌ای قرار دارند و به رغم تمام تلاش حکومت برای وادار کردن آنها برای تن سپردن به شرایط غیرانسانی، خود شیوه‌ای درست گرچه سخت و مرگ آفرین را برای رهایی از گرسنگی در پیش گرفته‌اند. سال‌هاست سراسر کشور با یک اقتصاد بیمار و رانتهی دست به گریبان است؛ کالاهای مصرفی وارد می‌شود که سود بیشتری را نصیب نیروهای حکومتی می‌کند؛ اما

رنجی که استان کردستان می‌برد، علاوه بر این مشکل که ناشی از سیاست‌های بازار مسلکی کشور است، به دلایل سیاسی نیز مرتبط است که کردستان یکی از محروم‌ترین و فقیرترین استان‌های کشور است و مرزنشینان این خطه، به راستی چشم امیدشان جز به زور بازوان خود نیست.

دولت، تحت عنوان جلوگیری از قاچاق کالا و حمایت از صنعت و تولید داخلی، کولبران و مردم مرزنشین را به گلوله می‌بندد؛ در حالی که با نگاهی به بازارچه‌های مرزی و مناطق آزاد تجاری در کشور، به آسانی می‌توان به عدم صحت این ادعا پی برد. بازارچه‌های با دسترسی راه‌های آبی برای تجارت شخصی، شرایط به مراتب آسان‌تری برای وارد کردن کالا دارند. از طرفی بازارچه‌های مرزی وجود دارد که با دست داشتن قاچاقچیان که به گونه‌ای به نیروهای حکومتی وابسته هستند، طبق ادعای دولت می‌توان به آمار و ارقامی اشاره کرد که منجر به نابودی صنعت و فلج شدن اقتصاد کشور شده است. در هیاهوی اختلافات درونی حاکمیت، اطلاعاتی افشا می‌شود که هر انسانی که حتی با اقتصاد و تجارت کوچکترین سروکاری نداشته باشد، به راحتی در می‌یابد که این آشفته بازار کشور نه ناشی از کولبرانی است که نیازهای محلی و منطقه‌ای خود را بر آورده می‌کنند بلکه ریشه در سیاست‌های بازار نظامی و حکومتی دارد.

در مرزهای مختلف کشور، شاهد ورود اجناس و کالاهایی و در برخی مرزها، شاهد قاچاق مواد مخدر و انسان (در جنوب کشور و شرق می‌توان به قاچاق دختران و زنان اشاره کرد) می‌باشیم، اما در مرزهای غرب کشور، به دلایلی که در بالا اشاره شد، مردم این منطقه تن به تجارت غیرانسانی نمی‌دهند و برای تهیه نان و مایحتاج خود، به شیوه بسیار سخت و طاقت‌فرسا با عبور از گردنه‌های بسیار خطرناک و برف گیر، در فصول مختلف سال به دنبال لقمه‌ای نان برای سیر کردن شکم خانواده شان، تن به رگبار گلوله‌های نیروهای نظامی حاکمیت می‌سپارند؛ اما تن به نامردی و کارهای غیرانسانی نمی‌دهند و آدم‌فروشی را راه حلی برای معاش نمی‌دانند.

بازارچه‌های مرزی، مراکز خریدی هستند که در شهرهای نزدیک نقطه‌ی صفر مرزی و اغلب در کنار گمرک‌ها احداث می‌شوند. معمولاً با توجه به این که خرید و فروش اجناس مختلف در اینگونه بازارها بدون واسطه صورت می‌گیرد، این امر باعث می‌شود که قیمت کالاها در این بازارها، ارزان‌تر از سایر نقاط مختلف کشور باشد و در نتیجه مردم زیادی برای خرید به این بازارها مراجعه کنند. در دو استان کردستان و بخشی از سیستان و بلوچستان، این کولبران هستند که با مردم کشور هم‌جوار دادوستد می‌کنند و با فروش کالاهای تولید داخل، و معاوضه با کالا و اجناس مورد نیاز، بازار محلی خود را تامین می‌کنند و با قیمت بسیار نازلی در اختیار مردم می‌گذارند. به این نکته هم باید توجه کرد که تعداد بسیاری از کالای این بازارچه‌ها، توسط نهادهای دولتی و کارمندان گمرک وارد می‌شوند.^۱

شرایط زندگی این کولبران به حدی دشوار است که مسوولین هم نمی‌توانند آن را نادیده بگیرند. ولی ملکی، عضو کمیسیون صنایع و معادن مجلس شورای اسلامی، در برنامه گفتگوی ویژه خبری گفت:

“ ۷۵ هزار نفر از مرزنشینان، از راه کولبری امرار معاش می‌کنند و اگر بخواهیم از فعالیت آنها جلوگیری کنیم باید فکری برای معیشت آنها داشته باشیم.”^۲

این شاید یکی از بزرگترین اعترافات دولتمردان به ناکارآمدیشان در تامین معیشت کولبران باشد.

بر اساس آمارهای رسمی دولت، سالیانه ۲۰ تا ۲۵ میلیارد دلار کالای قاچاق وارد بازار ایران می‌شود؛ گرچه این آمار مانند سایر آمارهای دولتی دقیق نیست اما این رقم بزرگ در هر صورت کمی بیشتر یا کمتر وجود دارد. وجود این مقدار کالا در بازار مصرفی ایران به راحتی قابل رویت می‌باشد. گرچه گمرک، سازمان بنادر و دریانوردی، وزارت صنعت و معدن و تجارت، استانداری‌های شهرستان‌های مرزی و ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز نیز، این موضوع را تایید می‌کنند اما آنچه مهم و جای سوال دارد، نحوه وارد

شدن این حجم عظیم از کالا به کشور است که اصلاً مشخص نیست و به آن پرداخته نمی‌شود؛ جز این که مسوولان می‌گویند بیش از ۷۰ درصد این کالاها، از مسیرهای غیر قانونی وارد کشور می‌شوند. اگر به گفته‌های مسوولین استناد کنیم، به روشنی اعداد و ارقام به ما می‌گویند که ۷۵ هزار کولبر حتی اگر کل سال را بدون تعطیلی، کالا به کشور وارد کنند، با توجه به مشکلات آب و هوایی و کوهستانی بودن کردستان، شاید به یک درصد این رقم هم نرسد (گرچه منابع دولتی ادعا می‌کنند ۵ درصد است)؛ باید پرسید ۹۵ درصد یا ۹۹ درصد مابقی کالاهای قاچاق وارد شده از چه کانالهایی وارد می‌شود؟ و چرا هیچ اقدامی برای جلوگیری از آن به عمل نمی‌آید؟ پاسخ زیاد سخت نیست؛ این حجم از کالا از طریق اسکله‌هایی وارد می‌شود که تحت کنترل و اختیار نهادها و وزارتخانه‌های دولتی می‌باشد.^۳

علی شفیعی، عضو کمیسیون حمل و نقل، لجستیک و گمرک اتاق بازرگانی تهران با صراحت عنوان می‌کند که خود شخص رییس کل گمرک هم آگاه است که این اعداد و ارقام اعلام شده صحیح نیست و قاچاق از مبادی رسمی گمرک، بیش از این ارقام است. به گفته شفیعی، در حال حاضر گمرک، **متهم ردیف اول قاچاق کالا** است و باید در قبال واردات غیرقانونی پاسخگو باشد؛ بر اساس اعتراف دولت، گمرک یکی از متهمان اصلی قاچاق کالا به کشور است و آمار واردات کالا به کشور را کمتر از مقدار واقعی اعلام می‌کند.^۴

خبرگزاری ایسنا، در گزارشی با عنوان "اسکله‌های دردسر ساز"، نام ۸۰ اسکله غیرمجاز را در استان‌های هرمزگان، بوشهر، سیستان و بلوچستان، خوزستان و مازندران منتشر کرده است. استان هرمزگان با داشتن ۴۰ اسکله غیرمجاز، بیشترین سهم این آمار را دارد. بر اساس گزارش‌ها و ادعای مسوولین حکومتی بسیاری از این اسکله‌ها، برای معاملات اقتصادی در اختیار سپاه پاسداران می‌باشد که برای فروش نفت و واردات سیگار و مشروبات الکلی است.

از اسکله‌های جنوب، برای قاچاق زنان و دختران و پسر بچه‌ها نیز استفاده می‌شود و اوضاع، به حدی در این اسکله‌ها بهم ریخته است که رییس جمهور سابق محمود احمدی‌نژادی در ارتباط با قاچاق کالا گفته بود: رقم قاچاق کالا "به قرون، دوزار نیست". او با اشاره به ۲ هزار میلیارد تومان هزینه مصرف سیگار در ایران گفته بود: "این رقم، همه قاچاقچی‌های درجه یک دنیا را به طمع می‌اندازد، چه برسد به برادران قاچاقچی خودمان."

این نمونه‌های کمی از اعترافات مسوولان در ارتباط با مافیای قدرت و قاچاق کالا در ایران است؛ اما به رغم این همه اعتراف و مدارک و اسکله‌هایی که در کنار بنادر مجهز به هواپیما که هر گونه جنس قابل معامله را وارد بازار ایران می‌کند، باز هم فقط کولبران در کردستان و سیستان و بلوچستان به رگبار بسته می‌شوند و اسب‌هایشان به وحشیانه‌ترین شکل دریده و کشته می‌شوند تا افکار مردم، فقط متوجه زحمتکشانی شود که برای سیر کردن شکم خانواده‌های خود خطر مرگ را به جان می‌خرند؛ در حالی که اگر حکومت دست نیروی خودی را در قاچاق کالا به داخل کشور ببندد، بیش از این صنعت کشور آسیب نمی‌بیند و کولبران با کار در کارخانه‌ها و دریافت حقوق، به دنبال سفر بی بازگشت و سرب داغ نیروی مرزی نمی‌رفتند.

منابع و زیرنویس‌ها:

۱- اسامی تعدادی از این بازارچه‌های مرزی:

بازارچه مرزی سرو(رومیه-ترکیه) بازار بزرگ مرزی منطقه آزاد ماکو(شمال استان آذربایجان غربی) / بازارچه مرزی پیرانشهر و بازارچه مرزی ترمچین(عراق) / بازارچه مرزی باشماق مریان(عراق) / بازارچه مرزی سیرابند بانه(عراق) / بازارچه مرزی مهران(عراق) / بازارچه مرزی جوانرود(مرز شیخ صله عراق) / بازارچه مرزی جلفا(آذربایجان شرقی-نخجوان) / بازارچه مرزی بیله سوار(ردبیل-کشور جمهوری آذربایجان) / بازار بزرگ ساحلی آستارا(جمهوری آذربایجان) / بازارچه مرزی اینچه برون (گنبدکاووس-ترکمنستان) / بازارچه مرزی دوغاروناستان خراسان رضوی -افغانستان) / بازارچه مرزی ریمدان(چاه بهار-پاکستان) / بازارچه مرزی میرجاوه(زاهدان-پاکستان) / بازارچه مرزی اروندکنار(آبادان-عراق) <https://www.kojaro.com>

۲- به گزارش تسنیم

بازار کساد پوشاک و کارگران دوزنده ای که میان فاکتورهای کارفرما و فروشندگان له می شوند

← سمیرا قنبرنژاد →

تاثیرات منفی اقتصاد ورشکسته و رو به زوال ایران دامن بازار پوشاک را هم در امان نگذاشته است. در این آشفته بازاری که کارفرمایان از یک سو و فروشندگان از سویی دیگر به دنبال سود حداکثری هستند، کارگران دوزنده، اما، سهمشان تنها دستمزد کمتر، هزینه‌های بیشتر، و در نهایت، فشار چندین برابر زندگی است.

با افزایش نرخ ارز، واردکنندگان بر قیمت پارچه‌های وارداتی خود - که به دلیل گرانی بیش از اندازه پارچه‌های ژاپنی و ترک عمدتاً پارچه‌های بی‌کیفیت چینی و اندونزیایی هستند - افزوده‌اند. تولیدکنندگان به طور متوسط ۲۰۰ درصد پارچه‌های مورد نیاز خود را گران تر از قبل می‌خرند، و این افزایش قیمت را به همراه افزایش دیگر هزینه‌های تولید، به قیمت تمام شده پوشاک و فاکتور نهایی ای که برای فروشنده می‌فرستند، اضافه می‌کنند. از سوی دیگر، فروشندگان نیز برای حصول سود حداکثری، افزایش قیمتی چندین برابر سود همیشگی‌شان به برچسب قیمت لباس‌ها و فاکتورهای فروش تحمیل می‌کنند. علی‌رغم تمام این افزایش‌ها، سوی دیگر این معادله دستمزد کارگران است که در بهترین حالت بدون تغییر باقی مانده است.

از آنجایی که این تولیدات پوشاک با کیفیت متوسط و بعضاً پایین برای اقشار به لحاظ اقتصادی متوسط و ضعیف هستند و محصولات گران قیمت مزون‌ها و فروشگاه‌های لوکس نیستند که همواره مشتری‌های خاص خود را دارند، خریدشان در این وضعیت بحران اقتصادی دیگر در توان اقشار متوسط و کم درآمد جامعه نیست. بر همین اساس، بخش زیادی از این پوشاک به عنوان مرجوعی از فروشگاه برای تولیدکننده بازپس

فرستاده می‌شود. اتفاقی که در پی آن می‌افتد این است که تولیدکننده برای کاهش این زیان و جبران خسارات ناشی از مرجوع شدن کالاها، تولیدش را کاهش می‌دهد. به دلیل آنکه میزان دستمزد کارگران دوزنده بر مبنای تعداد دوخت محاسبه می‌شود، در پی این کاهش تولید، درآمد کارگران نیز به نصف کاهش یافته است. همه این‌ها در حالیست که هزینه‌های زندگی کارگران نیز در این وضعیت ورشکستگی اقتصادی و تورم فزاینده چندین برابر شده است و کارگران دیگر قادر به برآوردن نیازهای اساسی زندگی خود و خانواده‌هایشان نیستند. از طرفی با وجود خیل عظیم ارتش ذخیره کار اعتراضی هم نمی‌توانند بکنند زیرا هرگونه اعتراضی مساویست با بیکاری و از دست دادن همان حداقل دستمزد.

تمام این معضلات ناشی از ورشکستگی اقتصادی شامل حال کارگرانی که ابزار ابتدایی تولید را در اختیار دارند نیز می‌شود. زیرا در این صنف به طور سنتی این گونه ابزارها مانند انواع سوزن، انواع تیغ و قیچی، روغن چرخ، هزینه تعمیر دستگاه‌ها و هزینه خرید نخ، که از دوکی ۲۵۰۰ تومان به ۱۰۰۰۰ تومان افزایش یافته است، بر عهده خود کارگر است. همچنین پیش پرداخت‌ها از ۷۰ درصد به ۵۰ درصد، با چک‌های طولانی‌مدت، تنزل کرده است.

به منظور جبران کاهش حقوق ماهانه، کارگران ناچارند مدت روزانه کارشان را - که به طور معمول دوازده ساعت در روز است - افزایش دهند، در روزهای تعطیل هم کار کنند، و نیز از چندین تولیدکننده سفارش کار بگیرند. البته این سعادت بیگاری نصیب هر کارگری هم نمی‌شود؛ آنقدر قیمت تمام شده پوشاک زیاد شده است که فروشندگان برای جلب مشتری تنها به دنبال تولیدات بسیار خوش دوخت هستند. از این رو، کارفرمایان ترجیح می‌دهند کل حجم تولید را به دستان ماهر کارگران باتجربه بسپارند

و کارگران غیرماهر به کناری گذاشته می شوند. در ماه‌های اخیر، برخی از کارفرمایان با سوءاستفاده از بیکاری فراگیر و عجز کارگران، پالتوها و دیگر پوشاک پرکار و سنگین متعلق به فصول سرد سال را، که معمولاً دستمزدِ دوختِ بیشتری دارند، با دستمزدِ دوخت بسیار کمتر به دوزندگان سفارش دوخت می دهند و مطمئن هستند کارگرانی که به دلیل کاهش حجم تولید و سفارش دوخت ساعات زیادی را بیکار شده‌اند، مجبورند برای تامین معاش خود و خانواده‌هایشان آن را بپذیرند.

کارگاه‌های دوزندگی عمدتاً در جنوب تهران، شهرری، عبدال آباد، چهاردانگه (بیشتر شلوار جین دوزها)، افسریه، مولوی و ورامین واقع اند. ۷۰ درصد کارگران افغانستانی هستند و سنشان از ۱۵ سال به بالاست. کارگران کوچک تر برای پادویی و کارهای جانبی مانند اتوکشی به استخدام در می آیند. تولیدات این کارگاه‌ها در نقاط مختلف تهران از بازار بزرگ و میدان هفت تیر تا خیابان پیروزی و میدان امام حسین به فروش می رسند. شایان ذکر است که این کارگاه‌ها، کارگاه‌هایی شناخته شده در سطح تهران هستند و ممکن است حداقل‌هایی از نظارت و قانون کار در آن‌ها رعایت شود. کارگاه‌های زیرزمینی و غیرقانونی نیز وجود دارند که در برخی از آن‌ها پوشاک با کیفیت نازل برای شهرستان‌ها تولید می شود. در این کارگاه‌ها است که با پدیده کودکان کار، سوءاستفاده از کودکان کم سن و وفور نقض قانون در مورد آن‌ها مواجه هستیم.

سوءمدیریت در حوزه اقتصاد، که بحران اقتصادی حال حاضر را به وجود آورده، بر تمام کسب و کارها تاثیرات منفی خود را گذاشته است. در این میان، اما، کارگران، که پیش از این هم حداقل دستمزدشان چندین برابر زیر خط فقر بود، به دلیل تورم افسار گسیخته و افزایش اجاره بها بیشترین آسیب را می بینند و وضعیت زندگیشان مانند وضعیت اقتصادی کشور به حالت بحرانی درآمده است. کارگرانی که در گرگ و میش صبح وارد

زیرزمین کارگاه می شوند و در تاریکی غروب با ستون فقراتی دردناک از ساعت‌ها پشت چرخ نشستن و چشمانی ضعیف از ریزه کاری‌های خیاطی از زیر زمین بیرون می آیند و فردا روز از نو، ولی روزی همان کهنه ناکارآمد همیشگی. آفتاب هم از این کارگران دریغ شده است و حتی قادر به خرید پوشاکی که خود می دوزند نیستند و هنر دستانشان سرمست از گرمای نور خورشید در پشت ویتترین فروشگاه‌های میدان هفت تیر به آنان فخر می فروشد.



مروری بر اخبار

ایران در دو ماهی که گذشت

اعتراضات کارگری

اعتراضات کارگران در دو ماهه شهریور و مهر، بسیار گسترده بود، از مشکلات کار، کارفرما و بیمه تا معوقه‌ی حقوق و دستمزد، از گرانی قطعات ماشین‌آلات کار تا مواد اولیه‌ی تولید، از خودکشی همکاران اخراج شده تا پهن کردن سفره‌ها خالی و ده‌ها علل انگیزشی دیگر را شامل می‌شود.

اعتراضات کارگران هفت تپه به واگذاری شرکت به بخش خصوصی، تفکیک زمین‌ها، پرداخت مطالبات انباشته و تغییر نوع قراردادها از جمله اعتصابات پیوسته‌ای است که همچنان ادامه دارد و پاسخ مشخص و قانع‌کنندگی به آنها داده نشده است.

اعتصاب کارگران گروه ملی فولاد اهواز به دلیل ۴ ماه حقوق عقب افتاده در روزهای متوالی.

اعتراض ۲۰۰ کارگر قراردادی و پیمانی لاستیک خوزستان برای بیکار شدن بعد از پایان قرار داد به علت تامین نشدن مواد اولیه‌ی کارخانه

اعتراض کارگران کارخانه‌های کاشی گیلانا، فرنخ و نازنخ، پتروشیمی گچساران، شرکت

کارتن ایران، شرکت کک سبز، ماشین‌های استیجاری شرکت ایران آروین، پتروشیمی فارابی، شیر پگاه، فاز ۲۰-۲۱ عسلویه، شرکت داروگر، پارس میلنگ، سد چم شیر گچساران، پارس جنوبی کنگان، ایران پوپلین، کارگران هپکو، واحد پتروشیمی فارابی، سیمان صوفیان تبریز، احیا صنعت واگن پارس، تولی پرس، شرکت تعاونی "وفای سپهر"، پالایشگاه آبادان (فاز ۲) برای معوقه‌های حقوق و دستمزد.

کارگران شهرداری زابل، آبادان، اهواز، رامشیر، الوند و ده‌ها تجمع دیگر در مقابل شهرداری، استانداری و فرمانداری شهرهای مختلف.

پرستاران

تجمع اعتراضی کارکنان بیمارستان امام خمینی تهران و امیرالمومنین زابل به پرداخت نکردن معوقات و کم کردن حقوق‌هایشان

بازنشستگان

تجمعات اعتراضی بازنشستگان پرستاری و پیراپزشکی و بهداشت و بازنشستگان کشاورزی و بانکی و فرهنگیان در تهران به وضعیت معیشتی مقابل سازمان برنامه و بودجه.

تجمع اعتراضی بازنشستگان کشوری در استان‌های خراسان رضوی، یزد، لرستان و

کرمانشاه و فارس به وضعیت معیشتی.

کامیون داران

اعتصابات کامیونداران، از جمله اعتراضات پایدار و دنباله‌دار اخیر است که تا چاپ این خبر نیز، همچنان در شهرهای بسیاری از جمله اسلامشهر، ساوه، بیرجند، بندرعباس، ارومیه، قزوین، اصفهان، زرین شهر، درود، خرم آباد، اراک، سنندج، کازرون، سلفچگان، ساوه، ملایر، زنجان، یزد، همدان، آذرشهر، پاره، گناوه و ده‌ها شهر دیگر، ادامه دارد. رانندگان ماشین‌آلات راه و ترابری با مشکلاتی چون گرانی قطعات ماشین و لاستیک، عدم پرداخت معوقه‌ی حقوق خویش از باربری‌های کشور (چه بخش خصوصی و چه دولتی)، عدم افزایش حقوق و به واقع کرایه‌ی بار بعد از گرانی‌های اخیر و نارضایتی‌های اقتصادی دیگر گریبان‌گیرند و با عدم بارگیری در باربری‌ها و پارک کردن در مسیر جاده‌ها، نارضایتی خود را از شرایط موجود نشان داده‌اند و حمایت رانندگان ماشین‌آلات باربری دیگر کشورها را نیز با خود همراه دارند. با وجود عدم راه‌اندازی خط راه آهن غرب ایران و ده‌ها دلیل دیگر، اعتصاب کامیونداران به واقع فلج شدن بخش عظیمی از چرخه‌ی اقتصادی‌ست که دولت با پخش نکردن اخبار آنها و پاسخ ندادن به خواسته‌های رانندگان، سعی در بی‌اهمیت جلوه دادن آن دارد و حتی رانندگان معترض را دستگیر و با تهدید به اعدام و یا ابلاغیه‌های دادگاه، تهدید به شکستن اعتصاب می‌کند. تعداد

رانندگان بی‌نشان بازداشت شده به بیش از صدتن رسیده است. در این میان، دستان زحمت‌کش این عزیزان، با شب‌بیداری‌ها و سختی‌های سفرهای جاده‌ای ایران، همچنان به اعتراض برافراشته است و آزادی بی‌قید و شرط رانندگان بازداشتی به سایر خواسته‌های آنان اضافه شده است.

برکلیه فعالان اجتماعی و کارگری است که به هر ترتیب که می‌توانند از رانندگان اعتصابی حمایت کرده و آزادی بی‌قید و شرط رانندگان زندانی را پی‌گیر باشند.

کشاورزان

اعتراضات پیوسته‌ی کشاورزان شوش، اسلام‌آباد، اصفهان، پیرانشهر، اهالی روستای بی‌بیانی از توابع شهرستان سرپل‌ذهاب و روستاها و شهرهای مختلف دیگر اصفهان در اعتراض به عدم ارائه خدمات کشاورزی از جمله توزیع کود شیمیایی، بی‌آبی، دروغ‌گویی و عدم اجرای وعده‌های مسوولین برای تامین آب و برگرداندن آب به زاینده رود، مشکلات معیشتی، اعتراض به تغییر افت و عیار محصولات کشاورزی و مشکلات بد اقتصادی.

سایر اعتراضات مردمی

تحصن بازاریان و مغازه داران شهرهای مریوان، بانه، سنندج، مهاباد، سقز، بوکان، پیرانشهر و سردشت در اعتراض به اعدام سه زندانی سیاسی کرد.

تجمع مردم شهر لردگان واقع در استان چهارمحال و بختیاری در اعتراض به گرانی سرسام آور.

تجمع مردم روستای کرکهک قصرشیرین در اعتراض به قطع ۷روزه آب در مقابل فرمانداری.

تجمع اعتراضی مردم مریوان در پی جانباختن شریف باجور فعال محیط زیست و چند نفر از فعالین زیست محیطی در حادثه مهار آتش در جنگل‌های مریوان

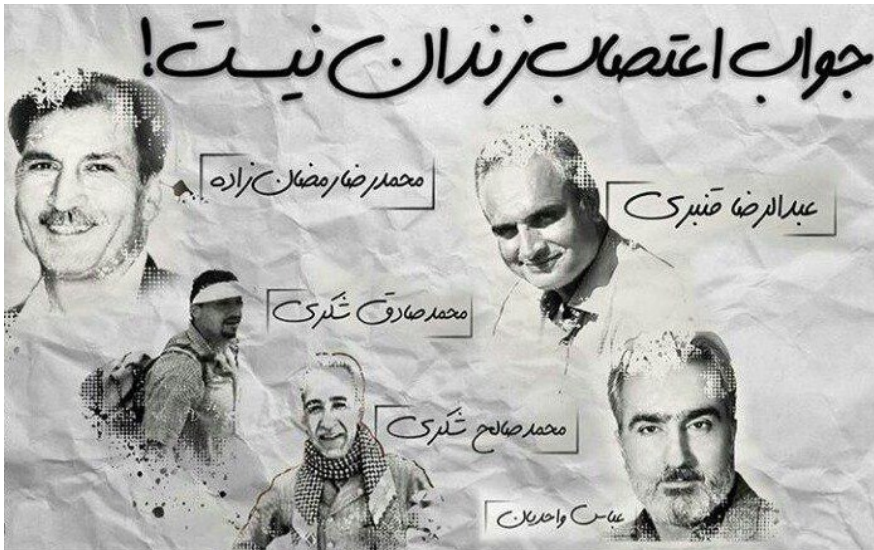
تجمعات رانندگان تاکسی در خرم آباد

تحصن معلمان در مدارس

تحصن دو روزه معلمان در روزهای ۲۲ و ۲۳ مهرماه به طور گسترده‌ای در بسیاری از شهرهای ایران برگزار شد. در بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران بخشی از خواسته‌های معلمان این گونه اعلام شده است: اعتراض به پولی‌سازی آموزش، پایین بودن حقوق و دستمزد، گرانی و تورم، زندانی کردن معلمان،

حق تحصیل رایگان و عمومی، کاهش قدرت خرید معلمان در کنار سایر اقشار و جامعه، رفع تبعیض از ساختار نظام آموزشی، دفاع از تحصن و تشکل یابی به عنوان یک امر مسلم، اعتراض به غارت صندوق ذخیره فرهنگیان، بیمه فراگیر و کارآمد، عدم اجرای قانون مدیریت خدمات کشوری، عدم اجرای طرح رتبه‌بندی و آزادی معلمان در بند...

با بازداشت تنی چند از معلمان پس از تحصن دو روزه، (عبدالرضا قنبری، محمدرضا رمضان زاده، محمداصداق شکری، محمد صالح شکری، عباس واحدیان و امین عظیمی) آزادی آنان به همراه سایر معلمان زندانی (محمد حبیبی، محمود بهشتی، اسماعیل عبدی و روح اله مردانی) به خواسته‌های معلمان افزوده شد.



دانشجویان

تجمع دانشجویان دانشگاه هرمزگان در اعتراض به مسائل رفاهی و کیفیت سرویس ایاب و ذهاب

تجمع دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به اخذ شهریه دروس جبرانی برای دانشجویان کارشناسی ارشد روزانه در محل دانشگاه

تجمع دانشجویان دانشگاه ملی ایران در تهران، در اعتراض به تعطیلی خوابگاه
تجمع دانشجویان دانشگاه بیرجند

تجمع دانشجویان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و هنر در حمایت از
خواسته‌های به حق معلمان و احکام صادر شده برای دانشجویان



حوادث کار

در دومانه اخیر، مرگ ۲۱ کارگر ساختمان، کوره، معدن، فاضلاب، آسانسور، کارخانه جات و کار با دستگاه‌های که ایمنی لازم را نداشته‌اند، متاسفانه جریان پیوسته‌ای است که لابه لای دردهای مردمی فریاد می‌کشد و خاموش می‌شود.

کولبران

مرگ کولبران، جریان پیوسته‌ی دردناکی که در دومانه‌ی اخیر نیز، طبق آمارهای پراکنده‌ی مردم مرزنشین کردستان، بالغ بر ۱۴ کشته را به همراه داشته است؛ سناریوی خونین خط مرزی که هر روز در کتمان اخبار دولتی، مرگ می‌آفریند و خانواده‌های بسیاری را عزادار می‌کند و لقمه نانشان را می‌برد.

اعتراضات مردمی همچنان ادامه دارد

تحصن معلمان در دفتر مدارس و خودداری از رفتن به کلاس‌های درس در اعتراض به وضعیت معیشتی و فشارهای اقتصادی وارده بر کارگران و زحمتکشان و تمامی آنان که از فروش نیروی کارشان ارتزاق می‌کنند، نشان از درد مشترکی است که امروزه گریبان جامعه ما را گرفته است.

اعتراضات کامیون‌داران و کارگران بخش‌های مختلف که هم اکنون نیز جریان دارد

بیانگر همین امر است که بحران اقتصادی گریبان گیر جامعه، تمامی اقشار تحت ستم را به یکسان تحت فشار زندگی قرار داده است. سه تا چهار برابر شدن هزینه‌های زندگی در چندماه گذشته به یک باره اکثریت قاطع جامعه ایران را به زیر خط فقر فرستاد، به گونه ای که حتی درآمدهای چند میلیون تومانی هم پاسخ‌گوی نیازهای اولیه یک زندگی معمولی نیست. اعتصاب مغازه‌داران شهرهای مختلف در هفته گذشته در اعتراض به وضعیت اقتصادی نیز در همین راستا بود و نشان می‌داد که حتی بسیاری از اقشار میانی در این بحران به فقر و افلاس کشیده می‌شوند و سرمایه‌های کوچک نیز امکان استفاده از سرمایه‌های خود را ندارند و با ادامه این روند اقشار تحتانی آنان نیز مجبور به ترک موقعیت خود و پیوستن به صف فروشندگان نیروی کار می‌شوند.

این مسئله بیانگر موضوع مهم‌تری نیز هست و آن اینکه صف مردم تحت ستم از صف معترضان وابسته به نیروهای نظام سرمایه داری مشخص‌تر می‌شود، هر چند آنان که از سیستم اقتصادی موجود بهره‌ها برده‌اند و در غارت اموال مردم دست داشته‌اند و سهمی از اختلاس‌ها و چپاول اموال مردم در ادوار مختلف داشته‌اند و اکنون که بن‌بست‌های حکومتی را مشاهده می‌کنند، نیز به صف مخالفان پیوسته‌اند، آنان دغدغه معیشت ندارند بلکه امنیت سرمایه‌هایشان به خطر افتاده است. اما مردم معترض که در کوچه و خیابان

و در محیط‌های کار به اعتراض می‌پردازند برای بقاء خود و زندگی فرزندان‌شان مبارزه می‌کنند .

معلمان که خود نیز عمدتاً از اقشار تحت ستم هستند و هر روزه فقر و گرسنگی دانش‌آموزانشان را مشاهده می‌کنند به فاجعه‌ای که در میان مردم حاکم است هر روز آشنا تر می‌شوند و وجدان انسانی آنان در مشاهده فقر و سیه‌روزی خود و هم‌نوعان‌شان این چنین جلوه‌گر می‌شود .

اعتراضات معلمان، کامیون‌داران، بازنشستگان، کارگران و زحمتکشان و کسبه در سراسر سال ۹۷ به دنبال اعتراضات دی ماه سال گذشته همه از یک روند مشخص اعتراضات مردمی هستند که به گونه‌ای پیوسته ادامه دارند و همگی دارای یک پیام مشخص‌اند، در مقابل حاکمان نه تنها توانائی حل مشکلات را ندارند بلکه با سرکوب و اعدام و بگیر و ببند هر روز بر دامنه آن می‌افزایند. حمایت همه جانبه بخش‌های مختلف کارگران و زحمتکشان از این اعتراضات می‌رود تا با گسترش آن به اعتراضات یک پارچه و سراسری تبدیل شود و تکلیف زندگی نابسامان اجتماعی را هر چه زودتر روشن کند.



”

ایجاد تشکلهای سراسری صنفی
و سیاسی، بنیان اصلی حفظ
دستاوردهای کارگران است

“

